

# دنیای پس از بحران عراق، نظام یا وضعیت؟

حسین کریمی<sup>۱</sup>

امروز در بین سیاستمداران، صاحب‌نظران، تحلیل‌گران و ناظران مسائل سیاسی و بین‌المللی این اتفاق نظر وجود دارد که تحت تأثیر تحولات یکی دو سال اخیر و به خصوص بحران و جنگ در عراق، شرایط تازه‌ای در دنیا پدید آمده است. حتی در بحبوحه ماجرای عراق نیز بودند شخصیت‌هایی مانند "سیمیتیس"<sup>(۱)</sup>، کمیسیونر روابط خارجی اتحادیه اروپایی، که با شناختی که از روندها و گرایشات موجود به ویژه در نزد مقامات آمریکا داشتند با درستی و دقت پیش‌بینی کرده بودند که "حوادث مرتبط با عراق شرایط دنیا را برای دهه‌های آتی تعیین خواهد نمود."<sup>(۲)</sup> اکنون با خاتمه یافتن جنگ در عراق، اکثر قریب به اتفاق صاحب‌نظران بر این نظرند که شرایط نوینی در دنیا پدید آمده و قواعد تازه‌ای بر نحوه رفتار بازیگران بین‌المللی حاکم گردیده است.

نباید در ارزیابی اثرات تغییرات دنیا بیش از حد جلو رفت و دچار اغراق شد و نباید تصور کرد که پیامد فعل و انفعالات مرتبط با بحران عراق، ظهور یک "نظام بین‌المللی" جدید با تعریف کلاسیک آن بوده است. نگاهی هر چند گذرا به گذشته، بطلان این توهم را هویدا می‌سازد.

۱. آقای حسین کریمی، کارشناس امور سیاسی در سفارت جمهوری اسلامی ایران در بروکسل می‌باشد.

در تاریخ روابط بین‌الملل، ظهور نظام بین‌المللی با کنگره ۱۸۱۵ وین به ثبت رسیده است، کنگره‌ای که باعث به وجود آمدن "سیستم بین‌المللی توازن قوا" در جهان شد. وجود قدرت‌های متعدد هم‌سنگ، رقابت‌های شدید میان آنها به خصوص از بعد نظامی و با هدف گسترش قلمرو، تشکیل اتحادیه‌های سیاسی نظامی مختلف رقیب و حفظ توازن قوا بین آنها و بین کشورهای قدرتمند و ویژگی‌های اصلی نظام توازن قوا بود که تا شروع جنگ نخست جهانی دوام یافت. سیستم امنیت دسته‌جمعی بعد از جنگ اول، هر چند به اعتقاد عده‌ای شایستگی گرفتن عنوان نظام بین‌المللی را نداشت، اما براساس اصل "مقابله جمعی با تهدید علیه یک عضو جامعه بین‌الملل" سعی داشت به گونه‌ای امور جهانی را سامان دهد. ویژگی‌های "نظام بین‌المللی دوقطبی" بعد از جنگ دوم جهانی هم روشن است. وجود دو ابرقدرت مسلط و در عین حال رقیب، بلوک بندی کشورها در دو اردوگاه شرق و غرب، رواج واثرگذاری دو ایدئولوژی مختلف و متعارض، رقابت شدید دو بلوک در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و به خصوص نظامی، تهدید دائم و متقابل منافع و ... فروپاشی شوروی و بلوک شرق، به عمر سیستم دوقطبی خاتمه داد و نظام بین‌الملل جدیدی را به وجود آورد که "جرج بوش" رئیس‌جمهور وقت امریکا، آن را در قالب عبارت "نظم نوین جهانی"<sup>۱</sup> مفهوم بندی و معرفی کرد. به اعتقاد وی دنیای جدید، دنیایی بود تک قطبی، تحت رهبری امریکا که تعمیم و ترویج اصول و انگاره‌های دموکراسی‌های لیبرال فرایند اصلی فعل و انفعالات داخلی آن به حساب می‌آمد.

اما دنیای پس از بحران عراق هیچ یک از خصوصیات فوق را دارا نیست. به این تعبیر که

۱. تغییری اساسی و مهم در ساختار و در سلسله مراتب قدرت در دنیا پدید نیامده است. کماکان امریکا خود را تنها ابرقدرت دنیا می‌داند و هیچ کشور دیگری توان هم‌سنگی با او را در خود نمی‌بیند.
۲. ایدئولوژی یا مکتب سیاسی اقتصادی جدیدی در دنیا ظهور نکرده تا بتواند مبانی نظری نظام‌های سیاسی اقتصادی غرب را به چالش بکشد.
۳. قاعده یا شیوه رفتاری جدیدی برای تنظیم کنش و واکنش‌های میان بازیگران - شبیه به آنچه در قرن نوزدهم به صورت سازوکار

1. New World Order (NWO)

توازن قوا یا در قرن بیستم به شکل تعاملات درون بلوکی و بین بلوکی شاهد بودیم - به وجود نیامده است. کوتاه سخن آن که سه عنصر اصلی "ساختار"، "ایدئولوژی" و "قواعد" که می توان آنها را اجزای اصلی هر نظام بین المللی دانست دست نخورده باقی مانده است.

با توضیحات فوق ارجح است در تبیین دنیای بعد از بحران عراق به جای عنوان نظام بین المللی جدید از مفهوم "وضعیت جدید جهانی" استفاده کنیم، مفهومی که به نظر، بیشترین هم خوانی را با واقعیات موجود دارا می باشد. شاید گفته شود که این مفهوم با "نظم نوین جهانی" ابداعی جرج بوش اول، قرابت دارد. اما براساس آنچه در سطرهای قبل گفته شد نظم نوین جهانی از آنجا که حداقل از نظر دو مولفه اصلی "ساختار" و "ایدئولوژی" تحولاتی اساسی را به همراه داشت، می توان به عنوان سیستم بین المللی جدید شناخته شود. در حالی که وضعیت جدید جهانی صرفاً معنای بروز شرایط تازه را افاده می کند.

### وضعیت جدید جهانی چیست؟

وضعیت جدید جهانی بعد از مداخله نظامی امریکا در عراق خود را نمایان ساخته است. از این رو، بیش از هر چیز متأثر از نوع رفتار و عملکرد امریکا در بحران عراق و نحوه شروع و خاتمه جنگ است. در این نکته تردیدی نیست. بحران عراق و جنگ علیه رژیم صدام حسین ویژگی های تازه ای داشت که می توان آن ها را مؤلفه های "وضعیت جدید" قلمداد کرد. اما اشتباه است اگر برای توضیح شرایط تازه، فقط به تجزیه و تحلیل این بحران اکتفا کنیم. باید قدری به گذشته بازگشت و حادثه بسیار مهم ۱۱ سپتامبر و در پی آن، اقدام نظامی امریکا در افغانستان را نیز مد نظر قرار داد. باید از این هم فراتر رفت و سایر کارکردهای سیاست خارجی دولت دلبلیو بوش را که مبتنی بر دکترین ویژه وی بوده است، مورد مذاقه قرار داد.

بوش و همکارانش در شرایطی که نسبت به عملکرد کلیتون در روابط خارجی انتقاداتی اساسی داشتند وارد کاخ سفید شدند. آنها معتقد بودند که سیاست خارجی رئیس جمهور قبلی فاقد انسجام، فاقد اولویت های روشن و مشخص و فاقد شناخت کافی از منافع واقعی و مهم

امریکا بوده است. از دید آنها به جای دخالت و نقش آفرینی در تمامی بحران‌های بین‌المللی، باید انرژی و توان امریکا را روی مسائلی که بیش از همه، منافع این کشور را به خطر می‌اندازد یا صلح و امنیت جهانی را تهدید می‌نماید متمرکز کرد.

در همین ارتباط، دکترین بوش تحت تأثیر این دیدگاه سنتی قرار داشت که سیاست خارجی عبارت است از مدیریت تهدیداتی که متوجه امنیت ملی امریکا است. در شرایطی که دولت بوش سابقه تاریخی احساس ضربه ناپذیر بودن و در عین حال، ترس از حمله‌ای ناگهانی را با خود یدک می‌کشید، با حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر مواجه شد. این حملات تأثیراتی اساسی و تعیین کننده بر طرز تفکر رهبران واشنگتن داشت و باعث شد که اولاً اسطوره ضربه‌ناپذیری امریکا زیر سوال برود و ثانیاً ترس از تهدیدات امنیتی به ترسی عینی و واقعی تبدیل شود. به این ترتیب، تأمین امنیت و مقابله با تهدیدات جهانی در رأس اولویت‌های دولت بوش قرار گرفت. برخلاف اظهار نظرهای مختلفی که قبل و در جریان جنگ در عراق مطرح می‌شد و می‌گفتند: هدف امریکا از جنگ، بسط سلطه خود بر دنیا و ایجاد یک امپراطوری جهانی از طریق تسلط بر منابع انرژی منطقه است یا امریکا به دنبال تغییر نظام‌های سیاسی است که در مقابلش قرار گرفته‌اند یا امریکا قصد ایجاد تغییرات ژئوپلیتیک اساسی در خاورمیانه را دارد یا امریکا می‌خواهد تروریسم را ریشه کن و سلاح‌های کشتار جمعی را به قدرت‌های بزرگ محدود نگه دارد. امریکا در اقدام نظامی در عراق - درست به مانند افغانستان - از بین بردن تهدیدات جهانی علیه منافع ایالات متحده را به عنوان هدف خود تعقیب می‌کرد.

بوش ضدیت زیادی با مماشات و تسامح نسبت به تهدیدات امنیتی داشت و از نرمش‌ها و مسامحه کاری‌هایی که دولت کلینتون نسبت به امثال کره شمالی، عراق و حتی چین نشان داده بود بسیار ناخرسند بود. از نظر او، قدرت و توان امریکا و به خصوص قدرت نظامی این کشور فراتر از آن بود که نیاز به اینگونه مماشات داشته باشد و این اعمال کاری‌ها می‌توانست باعث تهدید مستقیم امنیت و منافع امریکا - آنگونه که در ۱۱ سپتامبر نمود پیدا کرد - شود. بر این اساس، تیم بوش تهدیدات امنیتی رابطه‌بندی کرده بود و تحت عنوان تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی،

قدرت‌های متخاصم و "کشورهای سرکش"<sup>۱</sup> از آنها یاد می‌کرد.

آنها در بحران عراق، هر چند نتوانستند القاعده و تروریسم را آنطور که می‌خواستند با رژیم صدام حسین پیوند دهند، اما ادعا می‌کردند که در جنگ با یک شبکه تروریستی متخاصم که به دنبال دستیابی به سلاح‌های تخریب جمعی هم هست دیگر نمی‌توان نافرمانی یک کشور یاغی و خلع سلاح نشدن آن را تحمل کرد. به علاوه استدلال می‌کردند که پدید آمدن آن "سوپر تروریسم"ی که بیشترین واهمه را از آن داشتند، یعنی شبکه تروریستی که به سلاح‌های کشتار جمعی هم مجهز باشد تنها با به کارگیری ظرفیت‌ها و امکانات یک کشور امکان‌پذیر می‌باشد و عراق هم دولت متخاصمی است که به دنبال دست‌یابی به سلاح‌های تخریب جمعی و کاربرد آنها در مقاصد جنگ طلبانه است. به این ترتیب بود که رژیم صدام که قبلاً تهدیدی منطقه‌ای محسوب می‌شد، تحت تأثیر حادثه ۱۱ سپتامبر و جنگ مورد ادعای بوش با تروریسم به هدف شماره یک و اشنگتن تبدیل شد.

بی‌اعتقادی به روش‌های سنتی برای خنثی کردن تهدیدات، عنصر مهم دیگری بود که سیاست و اشنگتن در خصوص عراق را شکل داد. به اعتقاد بوش و همکارانش دیپلماسی، اعمال فشارهای سیاسی، اعمال تحریم و مجازات به خصوص با استفاده از سازوکار سازمان ملل کارایی لازم را ندارد و برعکس باعث می‌شود که فرصت فریبکاری و طفره رفتن از انجام تعهدات فراهم شود. از نظر دولت بوش "سیاست مهار"<sup>۲</sup> عراق که سال‌ها علیه رژیم صدام حسین به کار گرفته شده کارایی لازم را نداشته و نتوانسته این رژیم را از تلاش برای تولید سلاح‌های کشتار جمعی باز دارد. سیستم مجازات‌های سازمان ملل نیز بی‌اثر بوده و رژیم عراق ۱۷ قطعنامه شورای امنیت را که از زمان جنگ اول در عراق تصویب شده نقض کرده است. بازرسی‌های سازمان ملل موفق نشده خلع سلاح کامل رژیم بغداد را تایید و تصدیق نماید. سیاست بازدارندگی هم که علیه رژیم صدام حسین اعمال شده، از بازداشتن او از جنگ یا تهدید همسایگانش ناکام مانده است. در

---

1. Rogue States

2. Containment Policy

مجموع روش‌های مسالمت‌آمیز پاسخگویی تهدید رژیم عراق نیست. دست زدن به جنگ و کاربرد نیروی نظامی برای مقابله با تهدیدات و مشخصاً تهدید عراق محوری‌ترین عنصر تشکیل دهنده دکترین بوش و سیاست امریکا در قبال عراق بود. وی و همکارانش به هیچ وجه تعریف سنتی "جنگ پایان سیاست است" را قبول نداشتند. پیروزی امریکا در جنگ اول با عراق و در بوسنی، کوزوو و افغانستان این خوش‌بینی عمیق را به وجود آورده بود که با به کارگیری زور و اقدام نظامی علیه یک کشور می‌توان به اهداف سیاسی مورد نظر دست یافت. به همین علت بود که گفته شد "امریکا رویکردی نظام گرایانه در سیاست خارجی دارد" یا "مفاهیم سیاست خارجی را در قالب‌های نظامی تعریف می‌کند". دلیل این امر هم روشن بود: امریکا بزرگترین قدرت نظامی دنیا را در اختیار داشت و طبیعی بود که از این مزیت برتر خود استفاده بیشتری نماید. نوع جنگی که امریکا در رویکرد تازه خود در ذهن داشت، جنگی گسترده و با استفاده از نیروی نظامی پر حجم، آن هم به قصد پیروزی سریع و همه جانبه بود. تمایل دولت بوش به جنگ، تحت تأثیر سنت "پیش رفتن تا آخرین حد قابل تصور"<sup>۱</sup> بود. یعنی تمایل به تهدید به استفاده از زور، باقی نماندن در مرحله تهدید و پیش رفتن تا سرحد جنگ به منظور دست یافتن به اهداف مورد نظر. امریکایی‌ها با ارزیابی ریسک اندک اقدام نظامی علیه رژیم عراق وارد جنگ شدند و با رسیدن به پیروزی سریع، نشان دادند که حربه استفاده از زور، از آنجا که می‌تواند صرفاً در حد بلوف نماند، حربه‌ای تعیین کننده در روابط بین ملت‌ها است.

استراتژی "اقدام نظامی پیشگیرانه"<sup>۲</sup> نیز به همان درجه بر نوع رفتار با عراق اثر تعیین کننده داشت. این استراتژی از روش سنتی ایالات متحده که معمولاً به جای آن که منتظر بماند و در برابر تهدیدات از خود دفاع کند، در قلمرو دشمن با وی درگیر می‌شود اثر پذیرفته بود. حادثه ۱۱ سپتامبر نیز این طرز تفکر را به شدت تقویت کرده و بوش را واداشته بود که اعلام کند "ما باید به جای آن که منتظر بمانیم تا تهدیدات به سراغمان بیاید، باید خود به سراغ تهدیدات برویم و آنها را

1. Brinkmanship

2. Pre-emptive Military Operation

نابود سازیم." وی و همکارانش که تصور تلفیق سه تهدید اصلی، یعنی دولت متمرده، تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی را در مورد عراق قابل تحقق می‌دانستند، تصمیم گرفتند قبل از آن که رژیم صدام حسین به یک "سوپر تروریست" تبدیل شود، با او برخورد کنند باز به تعبیر بوش "ما منتظر نخواهیم شد تا بانیان کشتارهای جمعی به سلاح‌های تخریب جمعی دست بیابند. ما هم اینک اقدام می‌کنیم، چون باید این تهدید سیاه را از دوران خود پاک کنیم و نسل‌های آینده را ایمن نگه داریم".

یک‌جانبه‌گرایی و آن هم یک‌جانبه‌گرایی جسورانه و تهاجمی هم از مؤلفه‌های اصلی دکترین بوش و رویکرد امریکا در قبال عراق بود. دولت بوش منافع ملی امریکا را برتر و فراتر از تمامی هنجارها و نهادها و بازیگران بین‌المللی می‌دانست و به همین جهت از دیدگاه ناسیونالیستی افراطی برخوردار بود. بوش و همکارانش منتقد و متعرض عملکرد دولت کلینتون بودند و اعتقاد داشتند آن دولت با میراث بزرگی که از قدرت و توان امریکا در اختیار داشت بی‌جهت تن به چندجانبه‌گرایی داده بود و چندجانبه‌گرایی نتیجه‌ای جز تضعیف موضع امریکا در دنیا نداشته است. از این رو، آنها وقتی وارد کاخ سفید شدند، بیشترین اهمیت را به "بازکردن بندهای ضعیف چندجانبه‌گرایی" "لی‌لی پوت‌ها" از دست و پای "گالیور"<sup>(۳)</sup> دادند تا از این طریق طوری رفتار کنند که امریکا بار دیگر بتواند از موضعی قوی سخن بگوید. بر همین اساس دولت بوش از همان ابتدا و بعدها در جریان بحران عراق تمایل نداشت که در مسائل بین‌المللی سایرین را درگیر سازد و یا مشورت آن‌ها، در یک قالب جمعی، تصمیمات لازم را اخذ نماید. آن‌ها معتقد بودند که استراتژی امریکا و سیاست‌های این کشور قابل بحث نیست و بحث با سایرین در این مورد، تنها راه را برای تعیین شرط و شروط مختلف باز می‌نماید.

مرکز ثقل این دیدگاه جدید در درجه اول بر متحدان آن سوی آتلانتیک و اشنگتن قرار گرفت. بوش و همکارانش بر این اعتقاد بودند که اروپایی‌ها قبلاً در ارتباط با اکثر موضوعات بین‌المللی دچار اشتباه بوده‌اند، پس چرا باید به حرف آنها گوش داد، به خصوص که آنها قدرت نظامی چندانی هم ندارند و افزون بر این، در حال از دست دادن اهمیت استراتژیک خود نیز

می‌باشند. زیرا جنگ‌های آینده به احتمال زیاد در خارج از خاک اروپا و نه داخل آن رخ خواهد داد. اروپایی‌ها برای مناقشات بین‌المللی پاسخی برای ارائه کردن ندارند و حتی قادر به پاسخگویی به نیازهای امنیتی خود نیز نیستند.

سازمان ملل هم "بند لی لی پوتی" دیگری بود بر دست و پای "گالیور" که می‌بایست باز شود. در همین راستا بود که امریکا در جنگ با طالبان نیازی به کسب مجوز شورای امنیت ندید و در مورد عراق نیز به‌رغم آن که ابتدا با وساطت متحد نزدیک خود، انگلیس به قطعنامه نخست تن داد، اما حاضر نشد حتی برای کسب مشروعیت بین‌المللی، آغاز جنگ را منوط به قطعنامه دوم نماید. دولت بوش از همان آغاز بحران عراق نیز نشان داده بود که نسبت به سازمان ملل بی‌اعتقاد است و به عنوان سازوکاری ضعیف و ناتوان در برطرف کردن تهدیدات و به خصوص خلع سلاح عراق به این سازمان می‌نگریست. بی‌اعتنایی به سازمان ملل، ضربه محکمی بود به سیستم بین‌المللی که بعد از کنگره ۱۸۱۵ وین به‌مرور شکل گرفته و بعد از جنگ‌های جهانی اول و دوم تکامل یافته بود و بر مبنای آن، تصمیمات مهم مربوط به امنیت بین‌المللی توسط ۵ قدرت بزرگ دنیا و در قالب شورای امنیت اخذ می‌شد.

تیم بوش نه تنها امریکا را یگانه قدرت بلامنزاع دنیا می‌دانست، بلکه اعتقاد داشت مدل حکومتی این کشور (لیبرال دموکراسی مبتنی بر اقتصاد بازار) الگوی برتر حکومتی و متاعی جهانی است که باید مورد استفاده همه کشورها قرار گیرد. آنها ارتباطی مستقیم بین دو مقوله "ایجاد رژیم‌های دموکراتیک" و "رشد و توسعه اقتصادی" برقرار می‌کردند و این هر دو را مبنایی اساسی برای از بین بردن نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی و در نتیجه از بین بردن علل ریشه‌ای تروریسم می‌دانستند. به این ترتیب، واشنگتن باز با هدف مقابله با تهدید تروریسم و تامین امنیت طرح دموکراتیزه کردن کشورها را دنبال می‌نمود. در این راستا کشورهای اسلامی و خاورمیانه، از آنجا که خیزشگاه بانیان بیشتر حملات تروریستی و به خصوص حمله ۱۱ سپتامبر بودند بیش از همه، مورد توجه دولت امریکا قرار داشتند. از نگاه دولت بوش، ساقط کردن یک رژیم دیکتاتور (صدام حسین) و استقرار نظامی دموکراتیک در این کشور، از یک طرف، خود به خود می‌توانست



موج دموکراسی را به سایر کشورهای منطقه بکشاند و از طرف دیگر، با تأثیرات غیر مستقیمی که بر مناقشه اسرائیل و فلسطین می‌گذاشت، زمینه را برای تلاش در جهت حل و فصل نهایی آن فراهم می‌آورد. به اعتقاد آن‌ها درگیری بر سر فلسطین - که عنصر حمایت همه جانبه امریکا از اسرائیل را نیز در خود داشت - قوی‌ترین انگیزه برای ایجاد و گسترش احساسات ضد امریکایی و شکل‌گیری و توسعه هسته‌ها و شبکه‌های تروریستی بود.

رویکرد دیگر بوش و همکارانش، مقاومت در برابر قبول "وضعیت موجود"<sup>۱</sup> و آمادگی برای قبول ریسک همراه با این اعتقاد بود که از این طریق می‌توان نتایج بهتری به دست آورد. از همین جا بود که نظریه "تغییر رژیم"<sup>۲</sup> شکل گرفت، نظریه‌ای که در افغانستان به طور موفق آزمایش شده بود و دلیلی نداشت که در مورد عراق هم مورد استفاده قرار نگیرد. تیم بوش سیاست سنتی امریکا در تحمل رژیم‌های غیر لیبرال در خاور میانه را در حفظ امنیت امریکا در برابر خطر اسلام رادیکال ناموفق ارزیابی کرده بود و با اقدام نظامی در عراق نشان داد که آماده قبول مخاطرات ناشی از تغییر دادن نظام‌های سیاسی منطقه است. به مرحله عمل رسیدن نظریه تغییر رژیم و اشغال نظامی خاک یک کشور، اصل خدشه ناپذیر بودن تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشورها را که قبلاً سنگ بنای اصلی روابط بین‌الملل بود شکست و در عوض، بی‌اعتنایی به مقررات بین‌المللی و رجحان منافع و اهداف ملی بر آن‌ها را جایگزین ساخت<sup>(۴)</sup>. با توصیفات فوق می‌توان گفت که در وضعیت جدید جهانی:

- امنیت، اولویت نخست دستور کار جامعه بین‌المللی تلقی می‌شود و برخی بازیگران در قالب استراتژی پیشگیرانه، به دنبال حذف تهدیدات امنیتی هستند.
- این تفکر وجود دارد که مماشات با تهدیدات امنیتی (تروریسم، دولت‌های متخاصم، سلاح‌های کشتار جمعی و کشورهای متمرّد) باید کنار گذاشته شود.
- تهدید به استفاده از قدرت نظامی و یا به کارگیری آن محتمل است و به عنوان ابزاری برای

---

1. Status quo

2. Regime Change

پشتیبانی از روش‌های مسالمت‌آمیز (دیپلماسی، تحریم و غیره) از تأثیرگذاری بیشتری برخوردار شده است.

- جنگ پایان سیاست تلقی نمی‌شود و این امکان وجود دارد که قبل از ناامید شدن از روش‌های صلح‌جویانه، به منظور دستیابی به اهداف سیاسی به آن مبادرت شود.

- تصمیمات مهم جامعه بین‌الملل، به خصوص در بخش امنیتی، ممکن است به طور یک جانبه اخذ و اجرا شود.

- مشروعیت بین‌المللی و توجه به افکار عمومی جهانی برای توجیه تصمیمات و اقدامات اهمیت گذشته را ندارد.

- اعتبار سازمان ملل به عنوان محل حل و فصل معضلات امنیتی بین‌المللی خدشه‌دار شده و بی‌اعتنایی به این سازمان قابل تصور است.

- در صحنه کنش و واکنش‌های متقابل قدرت‌های جهانی، خاورمیانه، به جهت تأثیراتش بر امنیت بین‌المللی جایگاه خاصی را دارا می‌باشد.

- بروز تغییراتی اساسی در وضعیت ژئوپلیتیک موجود به ویژه در خاورمیانه محتمل است.

- نقض حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشورها و تغییر رژیم‌ها با استفاده از ابزار نظامی قابل تصور می‌باشد.

- توسعه و ترویج مدل حکومتی مبتنی بر لیبرالیسم به ویژه در خاورمیانه، در دستور کار برخی قدرت‌ها قرار دارد.

### برخورد اروپا<sup>(۵)</sup> با عملکرد سیاست خارجی دولت بوش

بد نیست قبل از تشریح موقعیت، نقش و کارکرد اروپا در وضعیت جدید جهانی، واکنش اروپا به دکترین بوش و عملکرد مبتنی بر آن را بررسی کنیم. روشن است که ترسیم جایگاه کنونی اروپا تنها با آگاهی بهتر از ریشه‌ها و سوابق مرتبط با آن امکان‌پذیر است و این نیز میسر نیست، الا با مرور وقایع سال‌های اخیر.

بدون هرگونه تردید می‌توان گفت که آرای بوش و نومحافظه کاران در سیاست خارجی از همان ابتدا در نظر رهبران اروپا چندان خوشایند و پذیرفتنی نبود. گرایش‌های افراطی ملی‌گرایانه در "تیم جدید کاخ سفید" که تنها بر منافع امریکا تکیه داشت چیزی نبود که برای اروپا به راحتی قابل هضم باشد. قبل از بحران عراق، این گرایش‌ها به دفعات خود را به اروپایی‌ها نمایانده بود. هنگامی که دولت بوش از امضای "پروتکل مبارزه با گازهای گلخانه‌ای" معروف به "پروتکل کیوتو" خودداری کرد و در توجیه این کار، اثرات منفی تعهدات "پروتکل" بر وضعیت اقتصادی و به‌خصوص سطح اشتغال در امریکا را برجسته ساخت، اروپاییان با حساسیت زیادی که نسبت به مسائل زیست محیطی داشتند دچار ناخوشنندی شدیدی شدند. به دنبال آن زمانی که واشنگتن صرفاً به منظور "نجات صنایع داخلی" و مغایر با اصول اولیه تجارت آزاد و قوانین "سازمان تجارت جهانی" اقدام به وضع عوارض ۳۰ درصدی بر فولاد وارداتی خود کرد و صنایع فولاد اروپا را با معضلی عظیم مواجه ساخت، اروپاییان اثرات اجرایی افکار حاکم در واشنگتن را بیشتر درک کردند. عدم امضای اساسنامه "دادگاه بین‌المللی جنایی"<sup>۱</sup> از سوی امریکا و در همین ارتباط، درخواست معافیت‌های ویژه برای سربازان امریکایی و امضای موافقتنامه‌های دوجانبه با تعدادی از کشورهای عضو اتحادیه اروپایی، اروپا را با معنای یک جانبه‌گرایی و بی‌اعتنایی به چارچوب‌های بین‌المللی بهتر آشنا ساخت. این برداشت، با اقدامات دیگر دولت بوش در خاتمه دادن به تعهدات خویش در معاهده مقابله با موشک‌های بالستیک<sup>۲</sup> و "کنوانسیون تسلیحات بیولوژیک"<sup>۳</sup> تقویت شد و وضعیت جدیدی را در صحنه روابط بین‌الملل پیش روی اروپا گشود. حادثه ۱۱ سپتامبر با بعد تراژیک قوی که داشت احساس عمیقی از همبستگی بین دو سوی اقیانوس اطلس را بوجود آورد. اروپا به‌رغم آنکه خود را هدف مستقیم اقدامات تروریستی نمی‌دید، اما سعی کرد با ابتکاراتی نظیر "ایجاد فهرست مشترک اشخاص و گروه‌های تروریستی"،

---

1. International Criminal Court (ICC)

2. Anti Ballistic Missiles Treaty

3. Biological Weapons Convention

"نهایی کردن حکم دستگیری اروپایی"<sup>(۶)</sup> و "تشدید مذاکرات مربوط به انعقاد سند استرداد مجرمان با آمریکا"<sup>(۷)</sup>، خود را در مبارزه با تروریسم در کنار واشنگتن قرار دهد. گرچه باید اذعان نمود که اقدامات فوق، بیشتر، حالت سمبلیک داشت و اروپا به رغم آنکه سعی کرد آمریکا را در مبارزه با تروریسم یاری دهد، اما مخالفتش با آنچه بوش "جنگ با تروریسم" خواند مانع از آن شد که در این "جنگ" به طور همه جانبه و دوش به دوش ایالات متحده حرکت کند.<sup>(۸)</sup>

جنگ آمریکا علیه طالبان و القاعده در افغانستان بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل و بدون مشورت با اروپا شروع شد و هرچند به خاطر نمود یکجانبه گرایانه ای که داشت نمی بایست مورد تایید اروپایی ها قرار گیرد، اما در فضای خاص پس از ۱۱ سپتامبر، اروپا نه تنها از مخالفت با اتخاذ چنین شیوه هایی خودداری نکرد، بلکه در قالب ناتو با متمسک شدن به ماده ۵ تاسیس آن، نیرو و امکانات نظامی، حتی بیشتر از آنچه آمریکا به آن نیاز داشت در اختیار آن کشور قرار داد و این، باعث شد تا تنش های دو طرف کم اهمیت جلوه کند. با این وجود آنگونه که بعداً "پل ولفویترز"<sup>۱</sup> معاون وزیر دفاع آمریکا در جمع وزرای دفاع ناتو گفت: آمریکا علاقه ای به کاربرد ساختارهای نظامی ناتو نداشت و نمی توانست بطور گسترده ای از نیروهای اروپایی استفاده کند.<sup>(۹)</sup>

هنگامی که بوش به جای جنگ با تروریسم بین المللی، ضرورت مبارزه با آنچه او "محور شرارت"<sup>۲</sup> خواند را مطرح کرد، شکاف مابین اروپا و آمریکا به وضوح نمایان شد. اروپا به تئوری محور شرارت، آنگونه که آمریکا آن را درک می کرد معتقد نبود و آن را "ساده اندیشانه" می دانست. از دید اروپایی ها، البته مقابله با "شرارت" ها بی اشکال بود، آنگونه که کریس پتن در "فایننشال تایمز" نوشت "ما با مبارزه با شرارت ها مخالفت نیستیم... آیا آمریکا حق ندارد با همه اشکال شرارت، هر جا که مشاهده می کند به مبارزه برخیزد، آن هم در حالی که این کار به تامین امنیت همه ما کمک می کند؟ کجای (این) کار.. غلط یا خطرناک است؟" اما معتقد بود که به تعبیر

1. Paul Wolfowitz

2. Axis of Evil

پتن "بر یک گروه از کشورهای ناهمسان و ناهم‌خوان مهر محور شرارت زدن، به نظرم بهترین تعبیری نبود که تهیه کنندگان نطق‌های رئیس جمهور می‌توانستند به کار برند". آنها استفاده از نیروی نظامی برای برخورد با محور شرارت را نیز صحیح نمی‌دانستند و فکر می‌کردند "این که استفاده از نیروی نظامی تنها مبنای تامین امنیت واقعی است، این که ایالات متحده می‌تواند صرفاً بر توانایی‌های خود تکیه کند، این که متحدان امریکا می‌توانند به عنوان عناصری اضافی از سوی واشنگتن در صورت ضرورت انتخاب شوند و امریکا را یاری رسانند و این که ایالات متحده آن قدر بزرگ و قوی است که هر جا لازم باشد می‌تواند یک تته‌مدیریت امور را برعهده بگیرد، خطرناک است." (۱۰)

در شرایطی که چالش سیاسی - تئوریک مربوط به محور شرارت بین دو سوی اقیانوس اطلس هنوز به نقطه روشنی نرسیده و مخالفت مصرانه اروپا، تنها باعث شده بود که هم‌پیمانان امریکائیشان در اظهار نظرهای خود، دیگر از این اصطلاح استفاده نکنند و البته این به معنی صرف نظر کردن از نظریه مذکور نبود. تصمیم ایالات متحده دایر بر اقدام نظامی علیه رژیم صدام حسین بر شدت ناخرسندی اروپا افزود و باعث بروز تنش شد. استراتژی "تهاجم پیشگیرانه" که براساس آن، خطر عراق قبل از آن که نمود عینی بیابد می‌بایست نابود می‌شد، ابتکاری صرفاً امریکایی بود که در طراحی آن، هیچ مشورتی با متحدان اروپایی انجام نگرفته بود. یکجانبه‌گرایی امریکا و پافشاری صرف بر اهداف و نظرات این کشور، موجب تحقیر اروپایی‌ها بود. آنها اعتقاد داشتند که بی‌نتیجه بودن "سیاست مهار" عراق هنوز روشن نشده است. لذا نیازی به تغییر آن نیست و کماکان می‌بایست از طریق ادامه و تقویت بازرسی‌های سازمان ملل، عراق را خلع سلاح کرد. آنها به موجب "رویکرد سنتی" و "تجارب تاریخی" خاص خویش با استفاده از ابزار نظامی، به‌خصوص قبل از پایان یافتن که از بازرسی‌ها و بدون مجوز شورای امنیت موافق نبودند و تا آخرین مرحله و تا سرحدات امکان در برابر این فکر مقاومت کردند. از نگاه اروپایی‌ها "تغییر رژیم" هدف مشروعی به حساب نمی‌آمد و جامعه بین‌المللی وظیفه نداشت نظام‌های سیاسی را به بد و خوب تقسیم و با استفاده از قوه قهریه اقدام به براندازی رژیم‌های بد نماید. اروپایی‌ها بر حفظ

موقعیت و اعتبار سازمان ملل نیز تأکید داشتند و این سازمان را تنها نهاد بین‌المللی می‌دانستند که می‌تواند مجوز اقدام نظامی علیه یک کشور را صادر و موجبات مشروعیت آن را فراهم سازد. اما این نوع استدلال‌ها گوش شنوایی در امریکا نداشت. حتی زمانی که تظاهرات بعضاً میلیونی و مستمر مردم در کشورهای مختلف اروپایی، دولت بوش را از دست زدن به جنگ بر حذر داشت، بی‌توجهی کاخ سفید به افکار عمومی اروپا عنصر تحقیر را نزد اروپایی‌ها پررنگ‌تر کرد. نتیجه نخست این رویارویی بزرگ سیاسی، بروز شکافی عمیق بین دو طرف، لطمه خوردن شدید روابط فرآتلانتیکی و برانگیخته شدن احساسات منفی مردم اروپا و امریکا علیه یکدیگر بود.

شروع عملیات نظامی امریکا در عراق که پس از یک کشمکش دیپلماتیک سخت با اروپا و بیش از همه با آلمان و فرانسه و با صرف‌نظر کردن از قطعنامه دوم شورای امنیت رخ داد باعث به حاشیه رانده شدن اروپا شد و بعداً پیروزی سریع نیروهای ائتلاف و سرنگونی رژیم صدام حسین اروپا را تا حدودی به انزوای نزدیک ساخت.

اختلاف و انشقاق داخلی، نتیجه دیگر بحران عراق برای اروپا بود. از مجموع اعضای وقت اتحادیه اروپایی، انگلستان به طور کامل جانب امریکارا گرفت و به طور مستقیم در جنگ مشارکت کرد. اسپانیا، ایتالیا، دانمارک و هلند نیز به شکل سیاسی از موضع امریکا حمایت کردند. اما در مقابل، فرانسه، آلمان، بلژیک و یونان "آردوگاه ضد جنگ" را تشکیل دادند. ابتکار هشت کشور اروپای مرکزی و شرقی که در فهرست نامزدهای عضویت قریب‌الوقوع در اتحادیه اروپایی بودند در صدور اعلامیه مستقل و پشتیبانی از ایالات متحده نیز که "رامسفلد" وزیر دفاع امریکارا برانگیخت تا ایده "اروپای جدید و اروپای قدیم" را ابداع کند، شکاف در اروپا را جدی‌تر نمود، شکافی که از یک طرف وجهه جهانی اتحادیه اروپایی را که مدعی هدایت "سیاست خارجی و امنیتی مشترک"<sup>۱</sup> بود با لطمات جدی مواجه ساخت و از طرف دیگر زنگ خطر افزایش نفوذ سیاسی امریکا در اروپای بعد از "گسترش"<sup>(۱۱)</sup> را که می‌توانست پی‌آمدهای استراتژیک را به دنبال داشته باشد به صدا درآورد.

به خاطر این دو دستگی، اروپا نتوانست سیاست واحد منسجمی را در قبال بحران اتخاذ کند و آن را پیش ببرد و همین امر موجب گردید که از تأثیرگذاری بر روند امور و ایفای نقشی موثر و تعیین کننده بازماند. بحث‌های مفصل و بیانیه‌های متعدد نشست‌های مختلف اتحادیه اروپایی، بیشتر با هدف حفظ وجهه صورت می‌گرفت. تا نشان داده شود که اروپا از صحنه غایب نیست. سعی بر این بود که مشترکات مواضع کشورهای عضو اعلام شود تا از علنی شدن شکاف و وارد آمدن لطمه بیشتر ممانعت گردد. این وضعیت، ضربه محکمی بر سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپاییان بود که سال‌ها، یعنی از زمان انعقاد "پیمان ماستریخت"<sup>(۱۲)</sup> به بعد، برای شکل‌دهی و تقویت آن تلاش کرده بودند و درست هم زمان با بحران عراق در قالب "کنوانسیون"<sup>(۱۳)</sup> سعی در تقویت باز هم بیشتر آن داشتند.

### اروپا و وضعیت جدید جهانی

اروپا از آنجا که به طور مستقیم درگیر بحران عراق و کشمکش‌های داخلی و خارجی مرتبط با آن بود و قبل از آن نیز دشواری تعامل با دولت بوش را از نزدیک لمس کرده بود، بیش از همه و پیش از همه وضعیت جدید جهانی را درک کرد و تلاش نمود تا حد امکان خود را با آن مطابقت دهد. این کار، خیلی زود و از همان آغاز جنگ شروع شد: زمانی که سیمتیس ماه مارس گذشته در بروکسل گفت: "واقعیت این است که جنگ شروع شده" و ما در ارتباط با مناسبات فراتلانتیکی خود" تصمیم گرفته‌ایم جهت‌گیری موضع مشترک خود را به سمت آینده تغییر دهیم.<sup>(۱۴)</sup> روشن بود که اروپا قصد دارد ناکامی در مواجهه دیپلماتیک با امریکا را با همه تلخی‌هایش پشت سر گذارد و خود را در وضعیت جدید، باز تعریف کند. لذا باید گفت که بازنگری در موقعیت جهانی اروپا، روندی بود که خیلی زود شروع شد و در قالب یک "رویکرد کاملاً تازه" بسیاری از مؤلفه‌های خویش را نمایان ساخت.

در وضعیت جدید جهانی، اروپا به دنبال جبران ناکامی‌ها و تقویت و توسعه نقش و نفوذ خود به عنوان یک "بازیگر مهم" در دنیاست. آنگونه که "سولانا" در پیش‌نویس "استراتژی امنیتی

اروپا<sup>(۱۵)</sup> نوشت "اتحادیه اروپایی به عنوان یک مجموعه ۲۵ کشوری که جمعیتی معادل ۴۵۰ میلیون نفر را در خود جای داده، یک چهارم تولید ناخالص جهان را تولید می‌کند (و یک سوم تجارت جهانی را در اختیار دارد)... یک بازیگر جهانی است و باید آماده باشد تا سهم خود را از مسؤلیت‌های جهانی بر عهده بگیرد..." در دنیایی که خطرات و فرصت‌های جدیدی وجود دارد، اروپا اگر بازیگر کاملاً فعالی بشود، می‌تواند هم در مقابله با تهدیدها و هم در محقق ساختن فرصت‌ها کمک کند... و تأثیری جهانی داشته باشد. به این منظور، ما با ایجاد یک سیستم بین‌المللی چندجانبه که ما را به دنیایی امن‌تر و عادلانه‌تر رهنمون سازد کمک خواهیم نمود" با این نگاه باید در قالب رویکرد تازه از تحقیر و به حاشیه رانده شدن جلوگیری کرد و نشان داد که اروپا عنصری تأثیرگذار است.

تکاپو برای ارتقای موقعیت و افزایش نفوذ اروپا، در چارچوب ساختار سلسله مراتب قدرت دنیا، دنبال می‌شود و "قاره کهن" اعتبار خود را در وضعیت جدید، در ارتباطات و کنش و واکنش‌های خویش با آمریکا تعریف می‌کند. به این معنا "اروپای کاملاً مستقل" اروپایی منزوی است. اما اروپای درگیر تعاملات با ایالات متحده، وزنه سنگین‌تری در دنیا خواهد داشت. آنگونه که به تعبیر "رومانو پرودی" رئیس کمیسیون اروپایی "اگر اروپا و آمریکا متحد باشند، هیچ مشکلی و هیچ تهدیدی نمی‌تواند مقابل آنها بایستد... اما اگر نتوانیم متحد باشیم، هر مشکلی تبدیل به بحران و هر دشمنی تبدیل به یک هیولا خواهد شد..."<sup>(۱۶)</sup> و "یک اروپا می‌تواند در هزینه‌های سیاسی اقتصادی امور جهانی با آمریکا سهیم شود."<sup>(۱۷)</sup> به قول پتن "درسی که از بحران عراق باید گرفت این است که باید منافع مشترکمان را با آمریکا حفظ کنیم و ضمن به حداقل رساندن اختلاف‌ها، نفوذ سیاسی مشترکمان را به حداکثر برسانیم"<sup>(۱۸)</sup> و آنگونه که در پیش‌نویس استراتژی جهانی اروپا آمده "روابط فرآتلانتیکی جایگزینی ندارد. اگر اروپا و آمریکا با هم عمل کنند، تبدیل به نیرویی می‌شوند که هیچ کس قادر به غلبه بر آنها نخواهد بود."<sup>(۱۹)</sup> با این استدلال، اروپا باید "نه بزرگ خود به جنگ با رژیم صدام حسین را با یک استراتژی جدید جایگزین نماید و این معنایی جز ترمیم روابط فرآتلانتیکی و پیکربندی آن در قالبی جدید ندارد.



این همان رویکردی است که سولانا از آن تحت عنوان "آشتی زهره و مریخ" یاد کرده و آن را "عصری جدید در روابط فرآتلانتیکی" خوانده است. او در سخنرانی ۸ آوریل ۲۰۰۳ خود در "مدرسه سیاسی کندی"<sup>۱</sup> در واقع به نظریه "رابرت کیگان"<sup>۲</sup> نظریه پرداز امریکایی پاسخ داد که ادعا کرده بود "اروپا و امریکانه دیدگاه مشترکی نسبت به دنیا دارند و نه اصلاً در یک دنیای واحد زندگی می‌کنند. اروپا از کره زهره و لذا مؤنث، ضعیف و زیباست، درحالی که امریکا از کره مریخ و لذا مذکر و قوی است. به همین دلیل رهیافت این دو نسبت به مسائل جهانی کاملاً متفاوت و غیرقابل جمع است."<sup>(۲۰)</sup> کیگان این بیان تمثیل وار تئوریک را برای تبیین دلایل اختلاف دو سوی اطلس درخصوص کاربرد نیروی نظامی ابداع کرده بود. اما در مقابل او، سولانا مدعی شده که "به‌رغم وجود برخی اختلاف‌ها، امروز (در دنیای بعد از جنگ) در روابط فرآتلانتیکی درک مشترکی از وجود وضعیت بحرانی وجود دارد، اگر چه تفسیر این وضعیت متفاوت است... "اروپا علاقه‌مند به پایان جدایی با امریکا است و ما باید برای استقرار مجدد گفتگوهای متمدنانه و دستیابی به دیدگاه‌های مشترک تلاش نماییم."<sup>(۲۱)</sup> از دید سولانا، آشتی زهره و مریخ برای تامین صلح و امنیت بین‌المللی ضروری می‌باشد. اروپا و امریکا محکوم به این نیستند که جداگانه راه خود را بروند و با مشترکات زیادی که دارند، اگر کنار هم قرار نگیرند چیزهایی زیادی برای از دست رفتن وجود خواهد داشت.

براساس رویکرد فوق، در فاصله شروع جنگ و طی روزها و هفته‌های پس از آن، روش بهبود روابط آتلانتیکی از جانب اروپا در پیش گرفته شد و با اعمال برخی تغییرات در سیاست خارجی، جبران ناملایمات گذشته، ترمیم فضای سیاسی- روانی موجود و رسیدن به نقاطی روشن‌تر در مناسبات با امریکا دنبال گردید. تعامل مثبت‌تر اروپا با اوضاع عراق، تهیه استراتژی امنیتی جهانی، ادامه مبارزه با تروریسم بین‌المللی، تمرکز تلاش‌ها بر کنترل تسلیحات کشتار جمعی و تهیه اصول یک استراتژی ویژه برای این کار، برخورد فعال‌تر با بحران کره و اتخاذ

---

1. Kennedy School of Government

2. Robert Kagan

سیاستی سخت‌گیرانه‌تر در قبال خاورمیانه و ایران زمینه به نسبت مساعدی را مهیا ساخت تا در اجلاس ۲۶ ژوئن سران دو طرف در واشنگتن وضعیت بهتری رقم بخورد.<sup>(۲۲)</sup> تحت تأثیر این تحولات، توازن جدید در مناسبات فرآتلانتیکی به وجود آمد و ماهیت این مناسبات تا حد زیادی تغییر کرد، هر چند توازن جدید، بیشتر به دیدگاه‌ها و سیاست‌های جهانی امریکائیزم داشت و اروپا از بخشی از جهت‌گیری‌های سابق خود به نفع واشنگتن صرف‌نظر نمود. نباید چندان تعجب کرد اگر بازنده به سوی برنده گام بردارد.<sup>(۲۳)</sup>

در وضعیت جدید، اروپا پذیرفته است که "امنیت" مهم‌ترین موضوع دستور کار جامعه بین‌المللی است. در اولویت‌بندی سیاست خارجی اروپا به جای حقوق بشر، کمک‌های توسعه و یا حتی ترویج دموکراسی و اقتصاد بازار، تأمین امنیت در صدر فهرست قرار گرفته است. عملکرد خارجی اتحادیه اروپایی ظرف ماه‌های اخیر و به خصوص تهیه استراتژی امنیتی و نیز "اصول استراتژی مقابله با تسلیحات کشتار جمعی"<sup>(۲۴)</sup> و "طرح کاری"<sup>(۲۵)</sup> مربوط به آن، این واقعیت را به خوبی نمایان می‌سازد. اروپا با این تحول، یک گام مهم به سوی امریکائیزم داشته و خود را با دستور کار جهانی که واشنگتن از قبل تدارک دیده منطبق ساخته است، به این امید که امکان آشتی زهره و مریخ فراهم گردد.

"نگاه امنیتی" جدید اروپا هر چند در بعضی بخش‌ها رنگ و بویی اروپایی دارد، اما در کل، به محدوده جغرافیایی "قاره سبز" محدود نمی‌شود و از بعدی جهانی برخوردار است. در واقع اروپا در نقطه آغاز فرایند تعمیم مؤلفه‌های امنیتی خویش از سطح منطقه‌ای به سطح جهانی قرار گرفته است. آرامش خیال امنیتی ناشی از چتر حفاظتی ناتو و معطوف ساختن توجهات به تهدیدهای درون قاره‌ای - آنگونه که در ارتباط با بحران‌های دهه گذشته در بالکان شاهد آن بودیم - نمی‌تواند دوام بیابد. زیرا حفظ چنین رویکردی از آنجا که نقطه مقابل رویکرد امریکاست که به ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر، با نگاهی جهانی، امنیت جامعه بین‌المللی را متأثر از تحولات اقصی نقاط دنیا ارزیابی می‌کند، هم باعث تداوم و احیاناً تعمیق شکاف آتلانتیکی خواهد شد و هم اروپا را در حاشیه نگاه خواهد داشت. اروپا در وضعیت جدید جهانی، تلاش دارد بعدی جهانی به

رویکرد امنیتی خویش بدهد و برای تحقق شراکت جهانی یا امریکا، پا را از مرزهای خود فراتر گذاشته و سهم خویش را در تأمین امنیت بین‌المللی ادا نماید.

به اعتقاد اروپا، "پایان یافتن جنگ سرد باعث نشده که تهدیدها و چالش‌های امنیتی کشورهای اروپایی نیز خاتمه یابد"، اما تهدیدات امروز دنیا متفاوت با گذشته است. "امروز تهاجم نظامی گسترده علیه یک کشور اروپایی غیر محتمل می‌باشد و در عوض، اروپایی‌ها با تهدیدهای متنوع‌تر، غیرقابل پیش‌بینی‌تر و غیر محسوس‌تر مواجهند." (۲۶)

"تروریسم بین‌المللی نخستین تهدید استراتژیک است که می‌تواند باعث به خطر افتادن جان‌ها، به بار آمدن هزینه‌های گزاف و لطمه خوردن ویژگی بازبودن و اهل مدارا بودن جوامع اروپایی شود. نوع جدید تروریسم، با آنچه قبلاً شناخته می‌شد متفاوت است. در شرایط امروز، تروریسم، حالتی بین‌المللی دارد، به شبکه‌های ارتباطی الکترونیکی مجهز است و از منابع مالی خوبی برخوردار می‌باشد. برخی جنبش‌های تروریستی تمایل به استفاده نامحدود از خشونت و وارد آمدن لطمات و صدمات گسترده دارند و از این رو، ایده دست‌یابی به سلاح‌های کشتار جمعی برای آنها جاذب است". با این اوصاف می‌توان به روشنی دریافت که اروپا نظریه "تلفیق دو تهدید مهم تروریسم و سلاح‌های تخریب جمعی و ایجاد سوپر تروریسم" را که از محورهای اصلی دکترین خارجی دولت بوش بوده، پذیرفته است. این درحالی است که آنها قبلاً هم در کشمکش‌های سیاسی - نظری با ایالات متحده بر سر محور شرارت و هم در ارتباط با توجیهات اقدام نظامی در عراق، عملاً این مفروضه را زیر سؤال می‌بردند و اینک با تأیید آن، در پی نزدیکی بیشتر به آن سوی اقیانوس اطلس هستند.

به زعم اروپایی‌ها، "این قاره هم هدف و هم پایگاه فعالیت تروریست‌ها است. زیرا گروه‌های مرتبط با القاعده در انگلستان، ایتالیا، آلمان، اسپانیا و بلژیک شناسایی شده‌اند و القاعده کشورهای اروپایی را جزو اهداف بالقوه خود اعلام کرده است".

همچنین "موج جدید تروریسم با "بنیادگرایی مذهبی خشونت آمیز" مرتبط است و ریشه‌های خاص خود را دارد، از جمله فشارهای ناشی از مدرنیزه شدن جوامع، بحران‌های

فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و بیگانگی جوانانی که خارج از کشور خود زندگی می‌کنند.<sup>۱</sup> اما در چشم‌اندازی کلی‌تر، به اعتقاد اروپا، حکومت‌های ناتوان<sup>۱</sup>، اداره ناقص جوامع<sup>۲</sup>، سوء استفاده از قدرت، فساد و عدم پاسخگویی حکمرانان، از یک طرف عوامل عقب‌ماندگی و توسعه نیافتگی اقتصادی و افزایش فقر است و از طرف دیگر، به بروز مناقشات و درگیری‌های منطقه‌ای کمک می‌کند که خود موجب تشدید فقر می‌شود. به این تعبیر، ضعف ساختارهای سیاسی، فقر و درگیری‌های نظامی سه عنصر اصلی تشکیل دهنده مثلث عقب‌ماندگی هستند که یکدیگر را تقویت می‌کنند و به این ترتیب تفاوت سطح توسعه و رفاه اقتصادی و اجتماعی زمینه روانی لازم را برای شکل‌گیری گرایش‌های تروریستی فراهم می‌سازد.

اروپا در ارزیابی اثرات بحران‌های منطقه‌ای بر تروریسم بین‌المللی، اهمیتی ویژه برای بحران خاورمیانه قائل است و طولانی شدن بحران، اعمال فشار بر فلسطینیان و تحقیر جوامع اسلامی و عرب را باعث رشد شدید رادیکالیسم اسلامی طی سال‌های اخیر می‌داند.

اروپا تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی و وسایل پرتاب آنها را نیز در زمره "تهدیدات جدید" ارزیابی می‌کند و حتی در مقایسه با تروریسم، اهمیت بیشتری به آن می‌دهد. توجه و تلاش اروپاییان برای مقابله با این تهدید، در تاریخ روابط خارجی اروپا بی‌سابقه است و باید آن را پیامد قهری بحران عراق و از ملزومات اصلی رویکرد فرآتلانتیکی تازه دانست. از دید اروپا "تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی و وسایل پرتاب آنها مانند موشک‌های بالستیک تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی است. این سلاح‌ها با دیگر انواع سلاح‌ها متفاوتند، زیرا نه تنها توانایی کشتار در سطح وسیع را دارند، بلکه می‌توانند باعث بی‌ثباتی سیستم بین‌المللی شوند." تکثیر این نوع سلاح‌ها احتمال بروز یک مسابقه تسلیحاتی جدی را در دنیا و به خصوص در خاورمیانه به همراه دارد که طبعاً به معنی تشدید خطرات خواهد بود.

"کشورهای شکست خورده و جنایات سازمان یافته" مقوله سوم تهدیدات امنیتی جدید

1. Failed States
2. Bad governance

است. "در بسیاری از مناطق دنیا مانند سومالی، لیبریا و افغانستان، اداره ناقص امور جوامع، درگیری‌های داخلی و دسترسی سهل و آسان به سلاح‌های سبک باعث تضعیف و حتی سقوط نهادهای حکومتی گشته و ضعف حکومت‌ها مورد سوء استفاده باندهای جنایی قرار گرفته است. درآمدهای حاصل از فروش مواد مخدر، در بسیاری از کشورهای تولیدکننده، تضعیف ساختارهای دولتی را شدت بخشیده است. با شکست دولت‌ها در انجام وظایف خویش، باندهای جنایات سازمان یافته کنترل امور را بر عهده می‌گیرند" و ورود غیرقانونی مواد مخدر و مهاجران، امنیت اروپا را به شکل منفی متاثر می‌سازد. دولت‌های شکست خورده و به خصوص جنایات سازمان یافته تهدیدات امنیتی هستند که بیشتر، رنگ و بویی اروپایی دارند: اتحادیه اروپایی سال‌هاست که مبارزه با این تهدید را دنبال کرده است. با حذف موانع مرزی و فراهم شدن امکان تردد آزادانه افراد بین کشورهای اروپایی و پس از امضای "پیمان ماستریخت" که "مسائل داخلی و قضایی"<sup>۱</sup> به عنوان رکن سوم وحدت اروپا حالتی قانونی یافت این تلاش جریان داشته است. اما بحث شناسایی دولت‌های شکست خورده به عنوان یک تهدید بین‌المللی، مبنایی جز تعامل با متحد آتلانتیکی در وضعیت جدید جهانی ندارد.

نخستین هدف استراتژیک اروپا در وضعیت جدید، ایجاد یک "منطقه امنیتی" به دور خود است. در توجیه این هدف گفته شده که همسایگان اروپا اغلب درگیر در مناقشات خشونت آمیزند و از ضعف حکومت‌ها، جنایات سازمان یافته، ناهنجاری‌های ساختار اجتماعی و رشد انفجار آمیز جمعیت رنج می‌برند. گسترش اتحادیه اروپایی به سمت شرق هر چند باعث تقویت امنیت اروپا شده و خواهد شد، اما اروپاییان را به مناطق پرمعضل نزدیک‌تر می‌کند. از این رو، لازم است به ایجاد زنجیره‌ای از کشورهای دارای حکومت‌های قوی و خوب در شرق اتحادیه اروپایی و در ناحیه مدیترانه کمک کرد. "باید منافع ناشی از همکاری‌های سیاسی و اقتصادی در اتحادیه اروپایی را به همسایگان آتی اروپا، یعنی اوکراین، مولداوی و بلاروس<sup>(۲۷)</sup> گسترش داد و مشکلات سیاسی آنها را حل کرد". پس از عضویت ترکیه و طی سنوات آتی، "اروپا در منطقه قفقاز

جنوبی نیز به عنوان همسایه‌ای جدید منافع جدی خواهد داشت... "منطقه مدیترانه دستخوش معضلات جدی از حیث رکود اقتصادی، ناآرامی‌های اجتماعی و اختلافات حل نشده می‌باشد، از این رو، منافع اروپا ایجاب می‌کند که از طریق همکاری‌های اقتصادی، امنیتی و فرهنگی مؤثرتر، تعامل با کشورهای این منطقه را ادامه دهد... حل و فصل درگیری اسرائیل با اعراب یک اولویت استراتژیک برای اروپا است و بدون این کار، پرداختن به دیگر مشکلات خاورمیانه شانس موفقیت نخواهد داشت...

هدف استراتژیک بعدی اروپا که همانا تقویت نظم بین‌المللی است تا حد زیادی در تقابل با سیاست‌های ایالات متحده قرار دارد. چه بسا دنبال کردن این هدف باعث شود در آینده اصطکاک بین دو طرف، مجدداً بروز کند. منظور از تقویت نظم بین‌المللی در درجه نخست، "قانونمند ساختن روابط بین‌المللی و برخورد با تهدیدات (تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و غیره) در قالبی قانونی و مشخص است. از منظر اروپایی‌ها، حاکمیت قانون باعث تقویت نظم بین‌المللی خواهد شد." هیچ نوع ضدیت ذاتی مابین قدرت (روش آمریکا) و قانون (روش اروپا) وجود ندارد. قدرت و قانون دو روی یک سکه‌اند. برای حاکم کردن قانون، قدرت و برای مشروعیت بخشیدن به قدرت، قانون لازم است." (۲۸)

سازمان ملل متحد در این راستا مینا و چارچوب اصلی خواهد بود. از این رو، تقویت سازمان ملل و مجهز کردن این سازمان به وسایل و ابزارهایی که برای انجام مسؤلیت‌ها و اجرای مؤثر تعهداتش نیاز دارد یک اولویت مهم برای اروپاست. برخورد و خنثی‌سازی تهدیدات علیه صلح و امنیت جهانی تنها از کانال سازمان ملل و سازوکارها و رژیم‌های مرتبط با آن میسر است. اگر قرار است این سازمان، نقش خود را به شکل مطلوب ایفا کند، باید آماده بود و در صورت نقض مقررات آن دست به اقدام زد. به این تعبیر، استفاده از قوه قهریه، علیه نقض‌کنندگان مقررات بین‌المللی، میسر است، اما فقط و فقط در چارچوب سازمان ملل. به بیان پتن "آنچه از بحران عراق می‌آموزیم، اهمیت توسعه نقش و اقتدار سازمان ملل است. این به نفع همه دنیاست که قدرت با قوانین و مقررات جهانی مقید شود و تنها براساس توافقی بین‌المللی اعمال گردد. چه نهاد دیگری

غیر از سازمان ملل برای مشروعیت بخشیدن به اقدام نظامی وجود دارد؟" (۲۹)

اتحادیه اروپایی در وضعیت جدید به طور صریح کاربرد نیروی نظامی برای دستیابی به اهداف سیاسی را مجاز دانسته، امری که در طول تاریخ حیات این اتحادیه بی سابقه بوده است. استفاده از قوه قهریه در "استراتژی ویژه مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی" که با تصویب سران ۱۵ کشور عضو اتحادیه اروپایی رسمیت یافته، مورد تایید قرار گرفته است. (۳۰) در سند مذکور "در صورت به شکست انجامیدن اقدامات سیاسی و دیپلماتیک... انجام اقدامات قهری و به عنوان آخرین حربه، استفاده از زور بر اساس منشور سازمان ملل" جزو اصول استراتژی اتحادیه اروپایی شمرده شده است. (۳۱) به جرأت می‌توان ادعا کرد که این امر، تحولی مهم در سیاست خارجی و امنیتی اروپاست که به روشنی از فعل و انفعالات بحران عراق تأثیر پذیرفته است. همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد اروپا هم به جهت ضعف توان نظامی و عدم امکان به کارگیری وسیع آن در عرصه جهانی و هم به خاطر تجربیات تلخ جنگ‌های متعدد در این قاره، تا به حال از تمایلات قوی ضد جنگ برخوردار بوده است. همین ویژگی است که متفکر امریکایی "کیگان" را واداشته تا اروپایی‌ها را اهل سیاره زهره یا نوس بخواند و آنها را موجوداتی ظریف و ماهیتاً ضد خشونت معرفی کند.

به عقیده کیگان، "اروپا از آن جهت که به لحاظ بنیه نظامی ضعیف می‌باشد، بیشتر مایل است مسائل بین‌المللی را از طریق دیپلماسی، مذاکره و همکاری حل و فصل نماید." (۳۲) اما اینک در وضعیت جدید، اگر اروپا در پذیرش این مطلب که حل و فصل برخی مسائل بین‌المللی جز از طریق استفاده از زور میسر نیست تعلل کند، این برداشت قدیمی را در متحدان آتلانتیکی خود تقویت و تثبیت خواهد نمود که "مشورت با اروپایی‌ها ائتلاف وقت است." (۳۳) از این روست که می‌بینیم که اروپا در وضعیت جدید، با مجاز دانستن جنگ، می‌رود که بیش از گذشته به فکر استفاده از اهرم نظامی برای رسیدن به مقاصد سیاسی باشد. اما نباید از اهمیت این نکته غفلت کرد که به اعتقاد اروپا، دست زدن به جنگ به عنوان آخرین حربه، تنها در قالب سازمان ملل مشروعیت می‌یابد.

علاوه بر سازمان ملل، اروپا تقویت دیگر نهادها و سازمان‌های بین‌المللی مانند دادگاه بین‌المللی کیفری، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی و گسترش عضویت و افزایش کارایی آنها را نیز برای تقویت نظم بین‌المللی لازم می‌داند و علاوه بر این برای مجموعه‌های منطقه‌ای مانند "آسه‌آن"، "مرکوسور"، "سازمان امنیت و همکاری اروپا"، "ناتو" و "اتحادیه آفریقا" نیز در این راستا اهمیت خاص قائل است.<sup>(۳۴)</sup>

مقابله با تهدیدات و به خصوص، تهدیدات جدید هدف استراتژیک سوم اروپا در وضعیت جدید است. به زعم اروپاییان، تهدیدات جدید برخلاف سابق با فاصله جغرافیایی زیاد از اروپا پراکنده شده‌اند. به این معنی که به فرض فعالیت‌های هسته‌ای کره شمالی و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی در خاورمیانه تهدید کننده امنیت اروپاست. توانایی شبکه‌های تروریستی در انجام عملیات در سطح جهانی نیز به طور مستقیم خطری علیه امنیت کشورهای اروپایی و شهروندان آنها است. از این رو، برخلاف گذشته "خط نخست دفاع از اروپا" خارج از مرزهای این قاره قرار دارد بر همین اساس است که اروپا خود را ملزم می‌بیند که مفهوم سنتی امنیت را که بعدی منطقه‌ای و اروپایی داشت کنار گذاشته و ابعادی جهانی به آن ببخشد. به اعتقاد اروپایی‌ها، تهدیدات جدید، حالتی پویا و رشد یابنده نیز دارند و چنانچه مورد غفلت قرار گیرند شدت و وسعت خواهند یافت. از این رو لازم است "قبل از آن که بحرانی رخ دهد، آمادگی لازم برای اقدام، کسب گردد. جلوگیری از درگیری و تهدید، به فاصله کوتاه از نمایان شدنشان میسر نیست."<sup>(۳۵)</sup> اروپا با این بیان، هر چند به استراتژی اقدام پیشگیرانه امریکا نزدیک شده است، اما هنوز فاصله بسیاری با آن دارد.

اروپا در وضعیت جدید جهانی نیز قاطعانه یک جانبه‌گرایی را رد می‌کند. به رغم آن که به هر شکل می‌پذیرد که "پایان جنگ سرد، ایالات متحده را به عنوان یک بازیگر نظامی در موقعیتی برتر قرار داده و هیچ کشور یا گروهی از کشورها از لحاظ توانایی نظامی با امریکا قابل مقایسه نیستند" اما تاکید دارد که "با وجود این هیچ کشوری به تنهایی قادر نیست با مشکلات پیچیده دنیای امروز صرفاً با اتکال به توان خود روبرو شود."<sup>(۳۶)</sup> این رویکرد را پرودی این چنین توضیح



می‌دهد: "در دنیای پیچیده کنونی هیچ کس قادر به تحمیل یک سیاست خاص به دیگری نیست... بزرگ شدن بیش از اندازه خطر مهمی برای کشورهای بزرگ است، اما وجود (و حضور) یک اروپای متحد و همسو با امریکا ثبات جهانی را افزایش خواهد داد."<sup>(۳۷)</sup> اروپا انتظار دارد جامعه بین‌المللی در قالب یک چارچوب چندجانبه، یعنی با مشورت و تشریح مساعی یکدیگر برای برخورد با معضلات امنیتی دنیا تصمیم‌گیری کرده و وارد عمل شود.

هر چند اروپا بیش از گذشته به اهمیت قوه نظامی واقف شده و انجام اقدام نظامی را تحت شریط خاص پذیرفته، اما نباید تصور نمود که بر استفاده از ابزار نظامی تمرکز کرده و از اهمیت و تأثیرگذاری ابزارهای غیرنظامی و آنچه "برایان کرو"<sup>۱</sup> آن را "قدرت نرم"<sup>(۳۸)</sup> نامید غافل مانده است. اهرم‌هایی مانند توسعه اتحادیه اروپایی، فرایند بارسلون و روابط یورو مدیترانه،<sup>(۳۹)</sup> "موافقتنامه‌های مشارکت"<sup>(۴۰)</sup>، "موافقتنامه‌های تجارت و همکاری"<sup>(۴۱)</sup> با کشورها، دیپلماسی، مذاکره و گفتگوی سیاسی، مذاکرات تجاری دو و چند جانبه و ... عناصر تشکیل دهنده قدرت نرم اروپا هستند و سال‌هاست به عنوان ابزارهای اصلی آنها در روابط بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرند. از این رو، طبیعی است که اروپا نه تنها تمایلی به کنار گذاشتن ندارد، بلکه در صدد است برای تقویت آنها تلاش بیشتری بنماید. اروپا قصد دارد در وضعیت جدید با تداوم به کارگیری قدرت نرم، نقشی مکمل نقش ایالات متحده برای خود ترسیم و آن را ایفا نماید. از دید اروپا "برخلاف دوران جنگ سرد که تهدیدها گسترده و مرئی بود، در وضعیت جدید هیچ تهدیدی وجود ندارد که صرفاً ماهیت نظامی داشته باشد یا بتوان با استفاده صرف از وسایل نظامی با آن مقابله کرد. پرداختن به هر یک از تهدیدها مستلزم استفاده از مجموعه‌های تلفیقی از ابزارهاست. تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی را تنها از طریق اعمال کنترل‌های صادراتی و همزمان، از طریق اعمال فشارهای سیاسی اقتصادی به نحوی که بر علل سیاسی موجه آن تمرکز کند می‌توان محدود و کنترل کرد. برای مبارزه با تروریسم باید از ترکیبی از ابزارهای سیاسی، نظامی و اطلاعاتی استفاده نمود. در مورد دولت‌های شکست خورده، هر چند ابزارهای نظامی برای اعاده

---

1. Brian Crowe

نظم لازم است، اما کمک‌های بشردوستانه برای تامین نیازهای فوری ناشی از بحران و نیز ابزارهای اقتصادی برای بازسازی و بازگرداندن دولت غیرنظامی ضرورتی تام و تمام دارد. اینجاست که اتحادیه اروپایی به طور ویژه توان و امکانات لازم را برای پاسخگویی به این نوع وضعیت‌ها دارا می‌باشد.<sup>(۴۲)</sup> به تعبیر پتن "تصور این که مبارزه مؤثر با تروریسم به طریق دیگری غیر از همکاری و کمک‌های توسعه و ایجاد یک "چارچوب نظام‌مند بین‌المللی" امکان دارد دشوار است..." "جنگ همانطور که می‌تواند باعث جلوگیری از تروریسم شود، می‌تواند به استخدام تروریست‌ها نیز بیانجامد، دشوار است دموکراسی را از طریق لوله تفنگ ایجاد کنیم. تاریخ نشان داده که استقرار دموکراسی محصول توسعه اقتصادی اجتماعی یک جامعه در دراز مدت است."<sup>(۴۳)</sup> می‌بینیم که اروپا استفاده از قدرت نرم را مکمل به کارگیری قدرت سخت (نظامی) برای برخورد با بحران‌ها و خنثی ساختن تهدیدات قلمداد می‌کند. "استفاده از ابزارهای اعمال قدرت نرم، کمک مهمی است که اروپا می‌تواند به تامین صلح و امنیت بین‌المللی بنماید. این کمکی است که ایالات متحده نیز در تعقیب اهداف بلندمدت خود به آن نیاز دارد. از این رو، مکمل بودن ابزارهایی که اروپا و آمریکا در اختیار دارند باید در واشنگتن به رسمیت شناخته شود و این اتفاقی است که در حال رخ دادن است"<sup>(۴۴)</sup>.

ارتقای موقعیت جهانی اروپا، جلوگیری از یک جانبه گرایی، تعامل مورد انتظار با آمریکا، ایفای نقش مکمل، استفاده همزمان از قدرت نرم و قدرت سخت و ... همه مستلزم تجدید و تقویت توانایی نظامی اروپاست و این واقعیتی است که در اروپا به خوبی درک شده است. اگر اروپا نشان دهد که حاضر است سهم بیشتری از مسؤلیت‌های نظامی بین‌المللی را برعهده بگیرد، بیشتر مورد اعتنا قرار خواهد گرفت. در این صورت، منتقدان آمریکایی اروپا دیگر نمی‌توانند بگویند که "اروپایی‌ها آنگاه که واقعاً می‌توانند مفید باشند، یعنی در مواقع ضرورت تهدید به کاربرد زور و یا استفاده از زور، مفید نیستند و روش‌های دیپلماتیک را ترجیح می‌دهند."<sup>(۴۵)</sup> به دنبال ناکامی‌های دهه ۹۰، اتحادیه اروپایی توانسته است ظرف سال‌های اخیر نقش مؤثری در برقراری و حفظ صلح و ثبات در منطقه غرب بالکان ایفا کند. این اتحادیه به تثبیت اوضاع در

جنوب صربستان و جمهوری مقدونیه کمک کرده و ترتیبات اساسی بین صربستان و مونته‌نگرو را تسهیل نموده است. به منظور حفظ نظم، ماموریت نیروهای پلیس در بوسنی - هرزه‌گوین را تحویل گرفته و جایگزین نیروهای حافظ صلح ناتو در مقدونیه شده است<sup>(۴۶)</sup>. استقرار نیروهای حافظ صلح اروپایی در کنگو نیز که همین چندی پیش رخ داد، به عنوان اولین ماموریت نظامی اروپا در خارج از خاک خود تثبیت گردیده است. اما اینها برای تبدیل اروپا به یک بازیگر مؤثر جهانی کافی نیست. به همین دلیل است که سولانا، در پیش‌نویس استراتژی جهانی اروپا پیشنهاد کرده که "یک اروپای ۲۵ کشوری که سالانه ۱۶۰ میلیارد یورو صرف هزینه‌های دفاعی خویش می‌کند، باید بتواند در آن واحد ماموریت‌های متعددی را به انجام برساند و در مواقع مقتضی به شکل سریع و قوی مداخله نماید..." و به این منظور اروپا باید از نظر نظامی قدرتمندتر شود. "افزایش بودجه دفاعی"، "استفاده مشترک از امکانات دفاعی و جلوگیری از دوباره کاری"، "بالا بردن حجم امکانات نظامی"، ایجاد ظرفیت بیشتر برای درگیر ساختن منابع غیرنظامی در بحران‌ها" و "افزایش تبادل اطلاعات طبقه‌بندی شده"، "ارزیابی مشترک تهدیدات" و "تعمیم ماموریت‌های پترزبرگ"<sup>(۴۷)</sup> و درگیر شدن در "ماموریت‌های خلع سلاح" و "ماموریت‌های کمک به کشورهای درگیر در مبارزه با تروریسم" راه کارهای قدرتمندتر شدن اروپا در بعد نظامی است.<sup>(۴۸)</sup>

در بعد دیپلماتیک نیز اروپا خود را ناگزیر از تقویت توانایی‌های خویش می‌بیند. این هم پیامد مهم دیگر وضعیت جدید جهانی برای آنهاست. به جرأت می‌توان گفت که سیاست خارجی اروپا بعد از بحران عراق در حال تجربه کردن تحول اساسی است، تحولی که در تاریخ اروپا سابقه نداشته است. "اروپا نیاز دارد که در سیاست خارجی مشترک خود در حد امریکا و یا حتی قویتر از امریکا عمل کند. موضع مشترک اروپا باید به حدی قوی باشد که امریکا نتواند آن را رد کند و یا مورد بی‌توجهی قرار دهد"<sup>(۴۹)</sup> و زنه سنگین سیاست خارجی اروپا باعث خواهد شد که ایالات متحده در جهت تمایل بیشتر به چندجانبه‌گرایی و مشارکت دادن متحدان خود تشویق گردد. دقیقاً بر اساس همین تحلیل است که اروپا بعد از بحران عراق رویکرد تازه‌ای را در سیاست خارجی

خود در پیش گرفته است. این رویکرد تازه را بهتر است "استفاده سخت از قدرت نرم" نام گذاری کرد، این بهترین و دقیق ترین تعبیری است که وضعیت حال حاضر را می تواند توضیح دهد. در رویکرد جدید:

- هنگام تعیین اهداف، از تشتت و پراکندگی پرهیز می شود و برای این کار، استراتژی جهانی اروپا ملاک قرار می گیرد.

- اهداف تعیین شده به طور روشن و بدون ابهام اعلام و براساس اولویت برای تحقق هر یک از آنها تمرکز می گردد.

- استفاده ایجابی و به خصوص سلبی از کلیه اجزای متشکله قدرت نرم در راستای تحقق اهداف در دستور کار است.

- همزمان، احتمال استفاده از قدرت سخت نیز فرض گرفته می شود تا ضریب موفقیت افزایش یابد.

- راه بر هرگونه مماشات، انعطاف و یا چانه زنی بر سر اهداف تعیین شده مسدود نگه داشته می شود.

- استفاده از ساز و کارهای بین المللی و به ویژه سازمان ملل با هدف فراهم آوردن مشروعیت و پشتوانه اجرایی قوی، مد نظر می باشد.

استفاده سخت از قدرت نرم نقطه مقابل استفاده نرم از قدرت نرم است که پیش از این مبنای رفتار سیاست خارجی اروپا بود. به این معنی که "اهداف سیاست خارجی" در قالبی کلی و نه شکل روشن و متمرکز با مولفه هایی مانند روابط تجاری، موافقتنامه های همکاری، کمک های توسعه، همکاری های فرهنگی، آموزشی، تحقیقاتی و غیره ربط داده می شد، اما کار در مرحله اعلام مواضع و چانه زنی های دیپلماتیک متوقف می ماند و اقدامی برای بسیج امکانات و تلاش جدی و همه جانبه برای دستیابی به اهداف صورت نمی گرفت. به شکلی که به ندرت شاهد استفاده سلبی از عناصر قدرت نرم و تحدید، تعلیق یا توقف مولفه های آن به خاطر فعل و انفعالات سیاسی بودیم. درحالی که در وضعیت جدید، از ابزارهای مورد اشاره به شکل سخت و

غیرمنعطف استفاده می‌شود و قطع، تعلیق یا تحدید آنها به عنوان پشتوانه سیاست خارجی کاملاً امکان‌پذیر است.

ظرف ماه‌های اخیر، نمود بارز رویکرد جدید اروپا را در صحنه عمل در چند مورد شاهد بوده‌ایم. در خاورمیانه، پس از آن‌که به دنبال خاتمه یافتن جنگ در عراق و با انتخاب "محمود عباس" به عنوان نخست‌وزیر فلسطین، "نقشه راه"<sup>۱</sup>، انتشار یافت، اجرای آن در همان مرحله نخست با مشکل مواجه شد. در آن مقطع، اگر برقراری آتش‌بس که گام اول اجرای طرح بود ناکام می‌ماند، اجرایی شدن بقیه قسمت‌ها نیز زیر سؤال می‌رفت. درست به همین دلیل بود که اتحادیه اروپایی به عنوان عضو مهم "نشست چهارجانبه"<sup>۲</sup> و ضامن اجرای نقشه راه مداخله کرد و با استفاده از قدرت نرم خود گروه‌های فلسطینی و به خصوص "حماس" را به قبول آتش‌بس وادار نمود. وزرای خارجه ۱۵ کشور عضو اتحادیه در پایان نشست ۱۶ ژوئن ۲۰۰۳ طی هشدارهای شدید به حماس اعلام نمودند "آنها که راه دیگری غیر از خاتمه بخشیدن به تروریسم و خشونت و حمایت کامل از نقشه راه برگزیده‌اند با عواقب آن مواجه خواهند شد" ... "فعالیت‌های تروریستی باید فوراً خاتمه یابد. حماس و دیگر گروه‌ها باید... به آتش‌بس کامل تن دهند" ... "شاخه عزالدین قسام حماس قبلاً در فهرست گروه‌های تروریستی اتحادیه قرار گرفته و مشمول بلوکه شدن دارایی‌ها شده است. شورا اکنون به صورت ضربتی سرگرم بررسی انجام اقدامی گسترده‌تر علیه فعالیت‌های جمع‌آوری پول از سوی حماس است."<sup>(۵۰)</sup> با این تهدید که در واقع، به معنای قرار گرفتن حماس در فهرست گروه‌های تروریستی اتحادیه اروپایی بود، این سازمان فلسطینی آتش‌بس را پذیرفت و اجرای نقشه راه آغاز گشت. روشن شد که استفاده سخت از ابزارهای نرم می‌تواند اروپا را به اهداف خود برساند.

در ماه ژوئن اروپا واکنش شدیدی نسبت به آنچه آن را نقض حقوق بشر در کوبا می‌دانست، نشان داد: پس از آن‌که دولت کوبا سه تن از کسانی را که قصد خروج غیرقانونی از این

---

1. Road map

2. Quartet Meeting

کشور داشتند اعدام و ۷۵ نفر از مخالفان سیاسی خود را بازداشت نمود. اتحادیه اروپایی با استناد به نقض فاحش حقوق بشر در کوبا مجازات‌های سنگینی را علیه این کشور وضع کرد. این اتحادیه تصمیم گرفت "تماس‌های سیاسی سطح بالا با کوبا محدود شود، شرکت نمایندگان کشورهای اروپایی در مراسم و رخداد‌های فرهنگی کوبا کاهش یابد، از مخالفان دولت کوبا برای شرکت در جشن‌های ملی در اروپا دعوت به عمل آید، موضع مشترک در قبال کوبا مورد تجدید نظر قرار گیرد.... و ارسال کمک‌های غذایی به کوبا قطع گردد".<sup>(۵۱)</sup> این نخستین بار بود که اروپا در قبال آنچه آن را نقض حقوق بشر می‌دانست واکنشی این‌چنین تند نشان می‌داد و دست به اقدامات تنبیهی می‌زد.

رویکرد جدید علیه ایران نیز به کار گرفته شد: اتحادیه اروپایی، به طور رسمی خواستار امضاء، تصویب و اجرای فوری و بدون قید و شرط پروتکل الحاقی "آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای" گردید و تهدید کرد خودداری ایران از این کار بر مناسبات دوجانبه و به خصوص مذاکراتی که برای انعقاد یک "موافقتنامه تجارت و همکاری" در جریان بود اثر منفی خواهد گذاشت. این موضع در حالی اتخاذ شد که اروپا پیش از این تلاش زیادی را صرف توسعه و ارتقای مناسبات با ایران کرده بود، اما در این مقطع، برای قطع یا معلق ساختن حداقل بخش‌هایی از آن خود آمادگی نشان می‌داد. تصمیم اروپا جای تردید نگذاشت که نوع رفتار خارجی آنها در کل دچار تحول شده است.

### گمانه‌زنی در مورد آینده

آینده را نمی‌توان دقیقاً پیش‌بینی کرد، اما نباید از آن غافل بود و صرفاً به تحلیل رویدادهای گذشته و حال پرداخت. گمانه‌زنی در مورد آینده بی‌شک کمک‌کننده است. حداقل ما را در روشن ساختن برخی جنبه‌های مغفول شرایط کنونی و مدیریت بهتر آن یاری می‌رساند. در مقطع فعلی فقط می‌توان گفت که اروپا به دنبال تقویت جایگاه و نفوذ جهانی خود، ترمیم روابط فرآتلانتیکی، مشارکت مؤثرتر در تامین امنیت و مقابله با تهدیدات بین‌المللی، حفظ و تقویت

سازمان ملل و دیگر سازوکارهای بین‌المللی، تقویت چندجانبه‌گرایی و ... است. اما این گزاره‌ها برای درک شرایط کنونی جهان کافی نیست. باید دید خطوطی که اروپا برای خود در دنیای جدید ترسیم کرده تا چه حد مجال تحقق خواهد یافت و اروپا تا چه حد قادر خواهد بود "شکاف همیشگی طراحی تا اجرا" را پرکند. به طور طبیعی پاسخگویی به این سؤالات تنها از طریق گمانه‌زنی در مورد آینده امکان‌پذیر است.

بدون تردید نگاه آمریکا به اروپا در وضعیت بعد از بحران عراق و نوع روابط فراتلانتیکی جدید مهم‌ترین عاملی است که می‌تواند جایگاه و موقعیت آتی اروپا را در دنیا شکل بدهد. بعید است این ذهنیت واشنگتن از بین رفته باشد که اروپایی‌ها لی‌لی‌پوتی‌هایی هستند که کارشان تنها زدن بندهای متعدد اما ضعیف چندجانبه‌گرایی بر بدن گالیور ابرقدرت است و لذا گسستن این بندها ضرورت نخست می‌باشد و چه بسا پیروزی قاطع و همه‌جانبه در عراق این گرایش را تقویت هم کرده باشد. اما با وجود همه اینها، نباید دچار اشتباه شویم و فکر کنیم که از دید امریکایی‌ها حمایت اروپا نه لازم است و نه ممکن و واشنگتن نیازی به متحد ندارد یا می‌تواند متحدان معتمدتر و تواناتری در دیگر نقاط دنیا برای خود بیابد. ارتباط فراتلانتیکی که بر پایه منافع و ارزش‌های مشترکی همچون دموکراسی، اقتصاد بازار، تجارت آزاد، آزادی ارتباطات، دسترسی سهل و ساده به منابع انرژی، حقوق بشر، ضدیت با تروریسم و مبارزه با تسلیحات تخریب جمعی استوار است قوی‌تر از آن است که به کلی گسسته شود. مضافاً که چنین گسستی، چهره جهانی غرب و خود آمریکا را خدشه‌دار می‌سازد. به این جهت، فرضیه گسست آمریکا از اروپا که "کیگان" به آن نزدیک شده بود به طور کامل بی‌اساس است. حداقل این که آمریکا، اروپا را برای تقسیم بار مسؤولیت‌های بین‌المللی خویش می‌خواهد و اگر اروپا "همسو" با آمریکا باشد و در کنار این کشور قرار گیرد، شراکت با اروپا در هر بحران آتی، باعث ایجاد مشروعیت بیشتر بین‌المللی برای اقدام آمریکا خواهد شد و این چیزی است که امریکایی‌ها، اگر نه در همه موارد، خواهان آن هستند. به این لحاظ چه بسا در آینده، امریکایی‌ها باز هم به اروپایی‌ها گوش کنند و با آنها مشورت نمایند، اما باید توجه داشت که این کار، فقط تا زمانی

صورت می‌گیرد که اروپا تبدیل به مانعی کند کننده در مسیر اهداف جهانی واشنگتن نشود. بر این اساس نوع رفتارهای آینده اروپا در تعاملاتش با متحد آن سوی آتلانتیک خود اثری تعیین کننده خواهد داشت. اروپا همواره در حال چالش و کشمکش درونی بر سر این انتخاب بوده است که آیا باید سلطه و چیرگی امریکارا در مسائل جهانی به طور کامل بپذیرد و یا خط مستقل جداگانه‌ای برای خود دنبال نماید، حتی اگر این خط، در مخالفت با جهت‌گیری‌های واشنگتن باشد. طبیعی است که اروپا در جمع‌بندی وضعیت کنونی خود به این نتیجه رسیده که توان بریدن کامل از امریکا و جهت‌دهی تحولات دنیا به شکل مستقل را ندارد و آن را تامین کننده اهداف خود در دنیا ارزیابی نمی‌کند. از این رو، برتری و تسلط امریکارا پذیرفته و به همین دلیل، نقشی "مکمل" را در وضعیت کنونی برای خود تعریف کرده است، نقشی که اروپا را در سلسله مراتب قدرت، پایین‌تر از امریکا قرار می‌دهد.

مع الوصف، اختلاف‌های ساختاری هنوز به قوت خود باقی است: "تغییر رژیم"، "اشغال خاک" یا "تغییر ژئوپلیتیک" این یا آن منطقه، مقولاتی نیست که اروپا به راحتی بتواند بپذیرد و هیچ نشانه‌ای هم از تمایل به این کار یا تلاش برای ایجاد نوعی اجماع در این مورد، به چشم نمی‌خورد. زیرا اروپا آن را عامل تهدید مبانی اساسی روابط بین‌الملل می‌داند و پیگیری چنین سیاست‌هایی را در تعارض با منافع استراتژیک خود قلمداد می‌کند. از این رو، چنانچه ایالات متحده در آینده هوای تکرار "مدل عراق" را در سر داشته باشد و در پیگیری این سیاست اصرار بورزد، زمینه لازم برای بحرانی شدن مجدد روابط فرآتلانتیکی وجود خواهد داشت.

اختلاف بر چند جانبه‌گرایی و یک جانبه‌گرایی هم همچنان پابرجاست. درست است که اروپا به هژمونی امریکا در دنیا تن داده، اما اگر امریکا قدرت هژمونیک خود را به گونه‌ای اعمال کند که باعث سوءظن و تحقیر گردد و در تصمیم‌سازی‌ها و طراحی‌ها اروپا را غایب فرض کند، جدایی مجدد دو متحد آتلانتیکی دور از انتظار نخواهد بود. از نگاه اروپا، اختلاف قدرت نظامی با امریکا روشن و غیرقابل انکار است، اما مشکل این است که امریکا از قدرت خود به شکل درست و معقول استفاده نمی‌کند و تا مادامی که اینگونه عمل کند، نباید تعجب کرد اگر با



مخالفت‌های بیشتری نسبت به سیاست‌هایش روبرو شود.

در همین ارتباط، از این نکته مهم نباید غفلت کرد که اروپا اگر چه با تهیه استراتژی امنیتی جهانی، تصویب استراتژی مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی و تایید فرضیه استفاده از زور علیه کشورها، گام‌هایی در جهت تایید نظامی‌گرایی برداشته، اما ضدیت با جنگ در اروپا، آن هم جنگ‌هایی فاقد مشروعیت بین‌المللی ریشه‌دارتر از آن است که با تصویب این یا آن استراتژی یا روی کاغذ آوردن جملاتی خاص دچار یک تحول اساسی شود. حتی اگر سیاست‌مداران اروپایی هم بخواهند بر اساس شناختی که از معادلات بین‌المللی دارند چنین تحولی را ایجاد کنند با افکار عمومی خود مشکلاتی اساسی خواهند داشت. اروپایی که به زندگی امن و آسوده زیر چتر امنیتی ناتو خو گرفته و انرژی و منابع خود را به طور عمده معطوف مسائل داخلی خود ساخته به این سادگی به اروپایی جنگ طلب بدل نخواهد شد. از این رو، هرگونه اقدام نظامی احتمالی امریکادر آینده، به‌خصوص اگر خارج از چارچوب شورای امنیت سازمان ملل باشد که اروپا بر نقش و جایگاه آن تأکیدی ویژه دارد، پتانسیل آن را خواهد داشت تا به نقطه اصطکاک دو سوی آتلانتیک تبدیل شود.

از حقایقی که در "نظریه ونوس و مریخ" کیگان وجود دارد هم نباید غافل ماند. واقعیت این است که توانایی نظامی اروپا محدود و غیرقابل مقایسه با امریکاست. "اگر اروپا بخواهد در فاز نظامی فعال‌تر شود، باید اولاً بودجه نظامی تک تک کشورهای اروپایی افزایش یابد، ثانیاً اراده سیاسی برای تهدید به اقدام نظامی و مبادرت به آن وجود داشته باشد و ثالثاً تصمیمات مربوطه به صورت دسته جمعی اخذ گردد. واقعیت این است که اراده لازم برای افزایش بودجه نظامی و استفاده از اهرم زور در مسائل بین‌المللی وجود ندارد و تصمیم‌گیری جمعی نیز به خاطر معضلات داخلی اروپا بسیار دشوار است. به جای آن که بحث بر سر اقدامات نظامی شبیه به آنچه علیه "میلوسویچ" رخ داد باشد، بر سر مأموریت‌های پترزبورگ" و حداکثر، تعمیم آنها به برخی زمینه‌های جدید است.<sup>(۵۲)</sup> علاوه بر آن، مشارکت‌های نظامی محدود در کنار نیروهای امریکا شبیه به آنچه در بحران کوزوو و یا در جنگ با طالبان در افغانستان رخ داد نیز محتمل است. نتیجه

این که اروپا قصد ندارد در تقویت توانایی نظامی خود بیش از حد جلو برود و به "قدرتی نظامی" بدل شود. حداقل در کوتاه مدت و میان مدت این حالت اتفاق نخواهد افتاد.

استفاده از قدرت نرم برای ایفای نقش مکمل شانس بیشتری برای موفقیت دارد. اروپا به خصوص در مناسبات اقتصادی و تجاری خود در دنیا اهرم‌ها و ابزارهای مؤثری برای اعمال نفوذ در اختیار دارد و شاید به جرأت بتوان گفت به کارگیری ابزارهای قدرت نرم، به خصوص اگر به شکل سخت و غیرمنعطف انجام شود در مبارزه با حداقل بخشی از تهدیدات جهانی میدان مہیاتری برای عمل توأم با موفقیت پیش رو دارد. مضافاً که ایالات متحده نیز کم کم می‌رود که نقش مکمل اروپا را بیشتر مورد تأیید قرار دهد و آن را در راستای اهداف جهانی خود ارزیابی کند.

اما از این واقعیت نباید گذشت که استفاده سخت از قدرت نرم هم محدودیت‌های خاص خود را دارد. اولاً در وضعیت‌های بحرانی حاد، حوزه عمل قدرت نرم تا حد زیاد کاهش می‌یابد و ثانیاً استفاده از این نوع ابزارها ماهیتاً خود محدود کننده<sup>۱</sup> است. استفاده سلبی از ابزارهای نرم به شکل گسترده قابل اجرا نیست و اگر اروپا بخواهد در این زمینه زیاد پیش برود، اندوخته ۵۰ ساله خود در دنیا را به قمار خواهد گذاشت و معلوم نیست این امر تا چه حد برای افکار عمومی اروپا قابل پذیرش باشد.

خود اروپایی‌ها سال‌هاست بر این اعتقاد بوده‌اند که یک اتحادیه اروپایی ۱۵ عضوی یا ۲۵ عضوی منسجم و یکپارچه، توان اثرگذاری بیشتری در دنیا دارد. تا تک تک کشورهای اروپایی قدرت‌مند. اصولاً بر همین اساس هم ایده ایجاد سیاست خارجی مشترک را پی گرفته‌اند. اما سیاست خارجی مشترک اروپا همانطور که بحران عراق نیز نشان داد از مشکلات ساختاری مهمی رنج می‌برد: "اتحادیه اروپایی دارای مزیت برخوردار از یک رئیس دولت واحد، به مانند آنچه در ایالات متحده یا هر کشور دیگر دیده می‌شود نیست. بعلاوه هیچ قدرت برتر و مسلطی هم در بین کشورهای اروپایی وجود ندارد که بتواند مانند امریکا در ناتو، نقش رهبری و هدایت را

---

1. Self-restrictive

بر عهده بگیرد.<sup>(۵۳)</sup> تبیین مواضع بر اساس روش "بین الدولی" صورت می‌گیرد و از این رو، منافع و اهداف ملی، تنها در صورتی که بر یکدیگر به طور کامل منطبق شود، می‌تواند به یک موضع قوی بدل شود. اصرار کشورهای کوچک بر اصل تساوی حقوق هنگام تصمیم‌گیری‌ها از یک طرف و تلاش کشورهای بزرگ برای تحمیل نظراتشان از سوی دیگر، باعث می‌شود توانایی مجموعه برای اتخاذ تصمیمات مؤثر کاهش یابد. مسؤولیت سیاست خارجی با "ریاست"<sup>(۵۴)</sup> است که به شکل دوره‌ای و هر شش ماه یک بار تغییر می‌کند و با تغییر ریاست، اولویت‌های سیاست خارجی هم دچار تغییر می‌گردد. وجود "نماینده عالی سیاست خارجی و امنیتی مشترک"<sup>(۵۵)</sup> هر چند تا حدی توانسته خلأ فقدان مخاطبی واحد را جبران کند، اما تا رسیدن به نقطه‌ای مطلوب، راه زیادی در پیش است. به خصوص که نقش نماینده عالی صرفاً کمک به ریاست است و وجود پست جداگانه "کمیسونر روابط خارجی"<sup>(۵۶)</sup> در کنار وی نیز که می‌تواند توسط شخصیت‌های مقتدری همچون "کریس پتن" پر شود خود به خود تضعیف‌کننده اوست. ممکن است اروپا در آینده بتواند از طریق تهیه قانون اساسی جدید خود برخی از نواقص ذکر شده را رفع کند، اما اشکالات اساسی ناشی از روش تصمیم‌گیری بین‌الدولی و تضادهای منتج از برخورد منافع و اهداف ملی به این سادگی قابل رفع نخواهند بود. از این رو، اروپا در آینده نیز در تلاش برای فرموله کردن یک موضع مشترک و قوی، به طوری که به راحتی نتواند مورد بی‌اعتنایی آن سوی آتلانتیک قرار بگیرد با دشواری‌های متعدد روبرو خواهد بود. تجربه گذشته نشان داده که رسیدن به موضع مشترک قوی تنها در موارد امکان‌پذیر شده و با واقعیت‌های موجود، برای آینده نیز چشم‌انداز مشابهی را می‌توان متصور بود.

مجممل کلام آن که اروپا با تقویت توان نظامی، استفاده سخت‌تر از ابزارهای مسالمت‌آمیز و ترسیم نقش مکمل، جویای جایگاهی والاتر در سیاست بین‌الملل است، اما ضعف‌ها و کمبودهای آن هم در بخش نظامی و هم در بخش سیاسی و سیاست خارجی، موفقیت‌هایش را در آینده با تردید همراه می‌سازد. گرچه استفاده از قدرت نرم، به خصوص به شکل سخت، به‌رغم محدودیت‌هایش می‌تواند نتایج بهتری را در مقایسه با گذشته به بار آورد و این کارکردی است که

برای آن سوی اطللس نیز می‌تواند قابل قبول باشد. اما تصور اروپای همدوش امریکا و تحقق چندجانبه‌گرایی به معنای واقعی آن، دور از ذهن است و این اختلاف اساسی به مانند دیگر اختلافات اساسی دو طرف می‌تواند تنش‌های مجددی را به بار آورد. گرایش بیشتر اروپا به سمت "نظامی‌گرایی" و نیز استفاده سلبی از ابزارهای نرم، رویکردهایی است که اگر با دقت مدیریت نشود، می‌تواند در نهایت تضعیف موقعیت جهانی اروپا را به دنبال آورد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## یادداشت‌ها

۱. "کوستاس سیمیتیس" (Costas Simitis) نخست وزیر یونان در آن مقطع ریاست "شورای اروپایی" (European Council) را برعهده داشت که نهاد عالی‌تر تصمیم‌گیری در سیاست خارجی اتحادیه اروپایی به حساب می‌آید.
۲. کنفرانس خبری مقامات ارشد اتحادیه اروپایی پس از جلسه غیررسمی سران اروپا که ۱۷ فوریه ۲۰۰۲ به طور ویژه و به منظور بحث در مورد موضع اروپا در قبال بحران عراق برپا شده بود، رجوع کنید به:  
<http://www.eu2003.gr/en/cat/3/>
۳. اشاره به آدم کوچولوها در کتاب "سفرهای گالیور" اثر "جانانان سوینفت" (Johnatan Swift) است.
۴. برای کسب اطلاع بیشتر از دیدگاه‌های دولت بوش و انگیزه‌های آنها در اقدام نظامی علیه عراق، رجوع کنید به: محمود سریع‌القلم، "مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش"، فصلنامه مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه، جلد ۱۳، ۱۳۸۱، ص ۳۳-۱.
- Michael Cox, "Martians and Venutians in the New World", *International Affairs*, May 2003, pp. 523-532.
- David Hastings Dunn, "Myths, Motivations and Misunderstandings, the Bush Administration and Iraq", *International Affairs*, Mars 2003, pp. 279-297.
۵. نام "اروپا" افاده‌کننده تعبیر مختلفی است. از جمله اروپا، به عنوان یک محدوده جغرافیایی (قاره اروپا)، اروپا به عنوان مجموعه‌ای ۱۵ عضوی (اتحادیه اروپایی)، اروپا به عنوان ۴۵ کشور تشکیل دهنده "شورای اروپا" (Council of Europe) و غیره. در این مقاله آنجا که از لفظ اروپا استفاده شده است، منظور اتحادیه اروپایی است. بعضاً هم برای اشاره به جناح مخالف جنگ در عراق از این کلمه استفاده شده است.
۶. حکم دستگیری اروپایی (European Arrest Warrant) ابتکار قضایی جدیدی بود که از قبل در اتحادیه اروپایی تدارک دیده شده بود و پس از واقعه ۱۱ سپتامبر سریعاً نهایی گردید. به موجب مصوبه اتحادیه در این مورد احکام قضایی که در یک کشور اتحادیه اروپایی صادر می‌شود در سایر کشورها نیز قابلیت اجرا می‌یابد. بدین جهت طبیعی

بود که از دید اروپایی‌ها، حکم دستگیری اروپایی به عنوان ابزاری که می‌تواند مبارزه با تروریسم را تسهیل و تسریع کند مد نظر قرار گیرد.

۷. سند استرداد مجرمان که بعداً به "موافقتنامه همکاری‌های قضایی" تغییر نام یافت. امکان مسترد ساختن کسانی را که در هر یک از دو سوی آتلانتیک مرتکب جرم شده و احکام قضایی علیه ایشان صادر شده بود فراهم می‌نمود.

۸. برای کسب اطلاع بیشتر از تلاش اروپا برای مبارزه با تروریسم بعد از ۱۱ سپتامبر، رجوع کنید به:

Jonathan Stevenson, "How Europe and America Defend Themselves", *Foreign Affairs*. Vol. 82, No. 2, pp. 75-90.

9. Michael Cox, *Ibid.*, p. 527.

۱۰. پتن مقاله خود را به فاصله کوتاهی پس از نطق سالانه جرج بوش، رئیس جمهور آمریکا در کنگره این کشور که طی آن بحث محور شرارت را طرح نمود نوشت و انتشار داد. رجوع کنید به:

Chris Patten, "A Panjandrum for A President", *Financial Times*, 14 Feb 2003.

۱۱. منظور از گسترش (enlargement) عضویت ۱۰ کشور لهستان، مجارستان، چک، اسلواکی، اسلوانی، استونی، لیتوانی، لتونی، قبرس و مالت در سال ۲۰۰۴ و الحاق رومانی و بلغارستان در سال ۲۰۰۷ است که اتحادیه اروپایی را به مجموعه‌ای ۲۵ کشوری و بعداً ۲۷ کشوری تبدیل می‌نماید. البته روند گسترش ادامه خواهد داشت و ترکیه و کشورهای غرب بالکان (بوسنی - هرزه گوین، کرواسی، صربستان، مونته‌نگرو و مقدونیه) نیز در مراحل بعدی عضویت قرار دارند.

۱۲. پیمان ماستریخت (Maastricht Treaty) در سال ۱۹۹۲ امضا و از سال ۱۹۹۳ به اجرا گذاشته شد. با انعقاد این پیمان، سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپایی ابداع و چارچوب اجرایی آن ایجاد گشت.

۱۳. کنوانسیون (Convention) جمعی ۱۰۵ عضوی مرکب از نمایندگان ۱۵ کشور فعلی و ۱۰ عضو بعدی اتحادیه اروپایی بود که همزمان با بحران عراق، تلاش داشت با انجام برخی اصلاحات ساختاری و تجدید نظر در "پیمان‌های موجود، قانون اساسی جدیدی برای اتحادیه تهیه کند. از مهم‌ترین بخش‌های این قانون اساسی راه‌های تقویت سیاست خارجی و امنیت مشترک اتحادیه اروپایی می‌باشد.

۱۴. این مطلب را سیمپتیس در کنفرانس مطبوعاتی خود که بعد از نشست سران اتحادیه اروپایی در بروکسل برگزار شد عنوان کرد. نشست سران به فاصله کوتاهی بعد از آغاز جنگ در عراق برپا گردید.

۱۵. پیش‌نویس استراتژی امنیتی اروپا براساس مصوبه نشست سوم و چهارم مه ۲۰۰۳ شورای وزیران خارجه اتحادیه اروپایی در "رودز" (Rhodes) یونان و توسط "خاویر سولانا" نماینده عالی سیاست خارجی و امنیتی مشترک تهیه شد. این سند که پس از تصویب سران اتحادیه رسمیت خواهد یافت خطوط اصلی برنامه استراتژیک اروپا برای نقش آفرینی در دنیای جدید را ترسیم می‌کند. برای کسب آگاهی بیشتر رجوع کنید به:

Javier Solana, "A Secure Europe in a Better World, Draft of a Security Strategy of the EU",  
Javier Solana's Web Site: <http://ue.eu.int/newsroom>.

۱۶. این مطلب را پرودی در جریان کنفرانس خبری که در پایان اجلاس مشترک سران اتحادیه اروپایی و امریکا در واشنگتن (۲۶ ژوئن ۲۰۰۳) برگزار شد عنوان نمود. اجلاس مذکور اولین گام مهم متحدان دو سوی اقیانوس اطلس در راستای کاهش تنش‌ها و بنانهادن بنیان‌هایی نو در مناسبات فیما بین بود. رجوع کنید به:

<http://www.eu2003.gr/en/cat/3/>

۱۷. برای کسب اطلاع بیشتر از دیدگاه‌های پرودی نسبت به امریکا و نوع تعامل اروپا با این کشور رجوع کنید به:

Craigs Smith, "Prodi Looks to Europe's Future, While Watching the US", *International Herald Tribune*, 11 Aug. 2003. p. 5.

18. Chris Patten, *Ibid*.

19. Javier Solana, *Ibid*.

20. Michael Cox, *Ibid*. pp. 528-530, & Robert Kagan, "Power and Weakness", *Policy Review*, June- July 2002.

21. Javier Solana, "Reconciliation of Venus and Mars", <http://ue.eu.int/newsroom>.

۲۲. برای کسب اطلاع بیشتر از بحث‌ها و دست‌آوردهای اجلاس واشنگتن، رجوع کنید به:

Ferdinando Riccardi, "A Few observations on EU/US Relations Following the Washington Summit", *Bulletin Quotidien Europe*, No. 8495, 2 July 2003, pp. 3 & 4.

..., "EU-US Summit in Washington", *Bulletin Quotidien Europe*, No. 8492, 27 June 2003, pp. 3 & 4.

۲۳. برای آگاهی بیشتر از دیدگاه‌های اروپا در مورد روابط جدید فرآتلانتیکی با امریکا رجوع کنید به:

Javier Solana, "The Future of Transatlantic Relations: Reinvention or Reform?", *Progressive*

*Governance*, 10 July 2003.

۲۴. رجوع کنید به:

..., "Basic Principles for an EU Strategy against Proliferation of Weapons of Mass Destruction",

*Document adopted at Thessaloniki EU Summit*, 21 June 2003,

<http://ue.eu.int/en/info/eurocouncil/index.htm>.

25. ..., "EU Action Plan for Implementation of the Basic Principles for an EU Strategy against

Proliferation of Weapons of Mass Destruction", *Document adopted at Thessaloniki EU Summit*,

21 June 2003, <http://ue.eu.int/en/Info/eurocouncil/index.htm>.

۲۶. برای کسب اطلاع بیشتر در خصوص دیدگاه‌های اروپا راجع به تهدیدات امنیتی جدید و اهداف استراتژیک

مورد نظر رجوع کنید به:

Javier Solana, *Ibid*.

۲۷. پس از الحاق ۱۰ عضو جدید در سال ۲۰۰۴ و پیوستن رومانی و بلغارستان در سال ۲۰۰۷، اتحادیه اروپایی با این

کشورها هم مرز خواهد شد.

28. Javier Solana, "The Future of Transatlantic Relations: Reinvention or Reform?"

<http://ue.eu.int/newsroom>.

29. Chris Patten: "Ambitions of the EU Foreign and Security Policy", Speech, Strasbourg, 12

March 2003, <http://www.europa.eu.int/comm/commissioners/patten>.

۳۰. سند مورد بحث در جریان اجلاس روسای دولت‌ها و کشورهای عضو اتحادیه اروپایی به تاریخ ۲۰ ژوئن ۲۰۰۳

مورد تصویب قرار گرفت. این اجلاس در شهر "تسالونیک" (Thessaloniki) یونان و در زمان ریاست این کشور بر

اتحادیه اروپایی برگزار گردید.

۳۱. رجوع کنید به:

..., "Basic Principles for an EU Strategy against Proliferation of Weapons of Mass Destruction",

*Ibid*.

32. Michael Cox, *Ibid*., p. 529.



33. Philip H. Gorbon, Bridging the Atlantic Divide", *Foreign Affairs*, January/February 2003, p. 82.

۳۴. رجوع کنید به:

Javier Solana, *Ibid.*

35. *Ibid.*

36. *Ibid.*

۳۷. مصاحبه پرودی با روزنامه امریکایی "نیویورک تایمز" مورخ ۹ اوت ۲۰۰۳.

۳۸. اصطلاح "قدرت نرم" (Soft Power) را "کرو" در مقاله‌ای که راجع به سیاست خارجی اروپا بعد از بحران عراق نوشت ابداع و معرفی کرد. رجوع کنید به:

Brian Crowe, "A Common European Foreign Policy after Iraq?", *International Affairs*, May 2003, pp. 535-546.

۳۹. آنچه به عنوان روند بارسلون (Barcelona Process) یا "شراکت یورو مدیترانه" (Euro-Mediterranean Partnership) شهرت یافته در واقع فرایندی است که با اجلاس مشترک وزرای خارجه ۱۵ کشور عضو اتحادیه اروپایی و ۱۲ کشور حوزه دریای مدیترانه (۱۹۹۵) در بارسلون اسپانیا شکل گرفت و بعدها ادامه یافت. اهداف اصلی و کلی روند بارسلون ۱. ایجاد آرامش و ثبات براساس رعایت اصول دموکراتیک و حقوق بشر (شراکت سیاسی - امنیتی) ۲. ایجاد یک منطقه آزاد تجاری و حمایت اروپا از روند اصلاحات اقتصادی در مدیترانه (شراکت اقتصادی - مالی) و ۳. ایجاد مفاهیم و نزدیکی بیشتر فرهنگ‌ها (شراکت فرهنگی - انسانی) بوده است.

۴۰. موافقتنامه‌های مشارکت (Association Agreements) معمولاً بین اتحادیه اروپایی و کشورهای امضاء می‌شود که احتمال عضویت آنها در اتحادیه در آینده وجود دارد. به موجب این موافقتنامه‌ها یک اتحادیه گمرکی بین دو طرف ایجاد و سیاست‌های بازرگانی آنها هماهنگ می‌شود. موافقتنامه‌های مشارکت به تدریج زمینه را برای عضویت کشورهای طرف موافقتنامه در اتحادیه، آماده می‌کند.

۴۱. موافقتنامه‌های تجارت و همکاری (Trade and Cooperation Agreements) معمولاً برای تنظیم مناسبات اقتصادی، تجاری، مالی، سیاسی و فرهنگی با کشورهای غیر عضو اتحادیه اروپایی منعقد می‌گردد.

42. Javier Solana, *Ibid.*

43. Chris Patten, *Ibid.*

44. Brian Crowe, *Ibid.*, p. 538.

45. Philip H. Gordon, *Ibid.*, p. 77.

46. Javier Solana, *Ibid.*

۴۷. آنچه به عنوان "مأموریت‌های پترزبرگ" (Petersberg Tasks) در فرهنگ سیاسی اروپا شهرت یافته عبارت است از ۱. عملیات انسان‌دوستانه و نجات؛ ۲. عملیات حفظ صلح و ۳. عملیات مدیریت بحران و استقرار صلح که سنا و محور فعالیت‌های نظامی و دفاعی اتحادیه اروپایی می‌باشد. این عملیات از آنجا که در اجلاس وزرای اتحادیه اروپای غربی (Western European Union/WEU) در شهر پترزبرگ (ژوئن ۱۹۹۲) تعریف شده به این نام شهرت یافته است.

۴۸. برای آشنایی بیشتر با جزئیات این بحث، رجوع کنید به:

Javier Solana, *Ibid.*

49. Brian Crowe, *Ibid.*, p. 537.

۵۰ رجوع کنید به بیانیه پایانی اجلاس مذکور در سایت اینترنتی شورای اتحادیه اروپایی به آدرس:

<http://www.ue.eu.int/newsroom/loadbook>.

51. ..., "EU Decides to Assess Common Position on Cuba", *Bulletin Quotidien Europe*, 7 June 2003, p. 7.

..., "Council Considers Attitude of Cuban Authorities Unacceptable", *Ibid.*, 17 June 2003, p. 7.

52. Brian Crowe, *Ibid.*, p. 540.

53. *Ibid.*, pp. 538-546.

۵۴. منظور از "ریاست" کشوری است که به مدت شش ماه و در قالب سازوکاری چرخشی ریاست شورای اتحادیه اروپایی را برعهده می‌گیرد.

۵۵. خاویر سولانا نماینده عالی سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپاست.

۵۶. کمیسیون روابط خارجی زیرمجموعه "کمیسیون اروپایی" است که به موازات "نماینده عالی" در امور خارجی دخالت دارد.